# باسم الله الرحمن الرحيم

# مقدمه:

# 

# مسمانان مطيع خدا وائمه اطهار ع همه جا ماموريت دارند اصول دين خود را به علم فقاهت بشناسند دين وعقيده منهاي علم وفقاهت هميشه در معرض خطراست اگر شما اسير گفتگوها وسر وصداها باشيدهر ساعت ودقيقه اي مانند توپ فوتبال در اختيار با زيگران هستيد وعاقبت پاره پاره خواهيد شد زيرا پيشوايان غير معصوم هميشه در علم وعقيده گرفتار تضاد وتناقضند ثبات واستقامت ندارند پيروان خورا بضلالت وگمراهي ميكشانند. مولاي ما علي ع فقط دوطايفه از مردم را اهل نجات ميداند يكي دانشمنداني بنام انبياء که توفيق وتاييد الاهي دارند وطايفه دوم كسانيكه آنهارا بصداقت وامانت ودرس ودانش ديني خود انتخاب ميكنند ودين ودانش خودرا ازآنها فرا ميگيرند.

# وعده خدا به بندگان خود اين است كه هركس از خدا براي حق شناسي كمك بخواهد حتما اورا ياري مي كند.آثار وجودي خدا وائمه ع قران ونهج البلاغه وصحيفه سجاديه وروايات مورد قبول اكثريت فقها ودانشمندان مذهب شيعه است. كتابها ورواياتي كه اكثريت فقها قبول دارند وبمضمون آن فتوا داده اند قران ونهج البلاغه وصحيفه سجاديه مي باشد زيارت جامعه كبيره را بحقانيت بشناسيد اصول دين خودرا از اين كتابها بگيريد كه حتما اهل نجات واهل بهشتيد

# **بسمه تعالي**

# **اصول علمي واجتهادي دين**

## الحمد لله ر ب ا لعالمين و الصلاة و السلام علي سيدنا محمد و آ له اجمعين من الآ ن الي قيام يوم الدين. يقول الله تعالي: أيحسب الانسان ان يترك سدي ألم يك نطفه من مني يمني ثم كان علقه فخلق فسوي أليس ذلك بقادر علي ان يحيي الموتي...

## انسان خيال نكند اورا براي ياوه گوئي وبازيگري خلق كرده ايم نه اورا دومرتبه در قيامت زنده مي كنيم وبحسابش ميرسيم بر اين كار قادر وتوانا هستيم

علم كامل غيرقابل تغيير برابر علم خداوند متعال حكمت شناخته ميشود كه ميفرمايد كسي را كه بخواهم و او را لايق بدانم حكمت به او ميدهم كسيكه به حكمت مير سد بداند كه به نعمت بي پايان رسيده است. حكمت الهي در وضع ذاتي خود چهار كلمه است. كلمه اول آشنائي به سازنده وآفريننده. دوم آشنائي به اصول خلقت ومصالح اوليه ساخت وساز. سوم آشنائي بكيفيت ساخت وساز وهندسه آفرينش. چهارم آشنائي به علت غا ئي وهدف آفريننده از ساخت وساز در عالم.

خلقت مخلوقي ويا حادثه اي قابل آفرينش نيست مگر اين كه اين چهار كلمه قوام پيدا كند. تمامي علما ودانشمندان كه دين پيغمبران ومخصوصا دين پيغمبر اسلام را پذيرفته اند ميدانند كه اسلام دين علم و حكمت است وهمه ميدانند كه كه اصول وفروع دين بر مدار صدق وعدالت استوار است چنان است كه خداوند مي فرمايد: وتمت كلمه ربك صدقا وعدلا لا مبدل لكلماته... معناي صدق كلمات اين است كه آنچه گفته ومي گويد صد در صد مطابق واقع وحقيقت است ومعناي عدل اين است كه آنچه در باره حقوق بندگان مي گويد همه وهمه بر مدار عدالت است ومي تواند جوامع بشري را بنظام كامل برساند. ممكن نيست در دين خدا گفته اي بر خلاف صداقت وعدالت باشد كه كسي را بضلالت بكشاند. دركتاب خدا حكمي از حلال وحرام وواجب ومستحب ومكروه وجود ندارد مگر اين كه توام با مصلحت ومفسده است. پس شكي در اين كتاب نيست. همه جا طالب حق وعدالت را به حقيقت وعدالت هدايت ميكند. چنان است كه خداوند مي فرمايد: ذالك الكتاب لا ريب فيه هدي للمتقين

اين است طبيعت دين خدا كه علم و حكمت وعدالت است. مرد م در ارتباط با دين خدا به سه دسته تقسيم شده اند. دسته اول پيغمبران و مخصوصا پيغمبراسلام و ائمه اطهار. كسانيكه شاگرد خداوند متعال بوده علم خود را از خدا گرفته اند مكتب آنها مكتب الهي بوده بعلم وعصمت و معجزه مجهز بوده اند. خود را مأ مور خدا و شاگرد خدا دانسته حقانيت دين ونبوت را به علم و حكمت شناخته اند .

دسته دوم شاگردان و پيروان بحق آنها يند كه علم خود را از آنهاگرفته متعبد به گفته هاي آنها بوده و شاگرد آنها شناخته شده اند.

د سته سوم انسانهاي بي بند و بارو بازيگر و يا اسباب بازي ديگران كه حقيقتا فاقد حق شناسي و فقاهت بوده دين و بي د يني در نظرشان يكسان و هرگز منطق د ين را نشناخته و طالب آن نبوده اند. همه جا طالب سر و صداها و زنده باد و مرده بادها بوده روزي در خط اهل حق بدون بصيرت و روزي در خط اهل با طل بدون شناسائي اهل باطل و راه باطل.

در هر صورت دين اسلام به رهبري پيشوايان معصوم د ين حق و دين علم وحكمت است. پيروان اين دين حتما دانش جو و دانش طلب ميباشند. اصول ديني هر يك از شيعيان ائمه زن و مرد لازم است بر پايه علم و اجتهاد باشد. تمامي پيروان اصيل اسلام براي آشنائي به اصول اسلام درس مي خوانند بمدرسه ميروند استاد خود را به تخصص علمي و فقهي در اصول عقايد مي شناسند دلائل تو حيد ونبوت وامامت و قيامت را مي خوانند ومي دانند و درشناخت اصول دين فقيه و مجتهد مي باشند. چنان بينا و داناهستند كه اگر فضاي اسلام پر از تبليغ و تعليم عليه دين شود ذره اي شك وشبهه درد ين آنها پيدا نمي شود.

بايد تمامي زن و مرد شيعه دردين از آن دو گروه اولي باشند كه امام اول مولا علي ع آنها را به سه د سته تقسيم كرد و فرمود ياعالم رباني باشند كه علمي الهي شامل حال آنها شده و قلبشان به نور اسلام روشن شده باشد كه دليل حقانيت د ين را چنانكه هست بدانند و دلايل توحيد وامامت را از خدا فرا گيرند.

دسته دوم آنها كه ميدانند پيغمبران وامامها منصوب از جانب خدايند كه علاوه بر تجهيزات علمي خود داراي معجزات وكشف وكرامات هستند اين گروه علاوه بر تعلم وفرا گيري دلايل نبوت وامامت از طريق درس ودانش وفراگيري علوم بدست مي اورند وازخدا مي خواهند آنهارا به نور ايمان روشن كند با خداي خود قول وقرار ميگذارند كه اي خدا ما دلايل حقانيت دين خورا از امام خود فراگرفتيم تو روشنايي قلب بما مرحمت كن. نور ايمان به دست تو است. چنانكه فرمودي ايمان نوري است از جانب خدا كه در قلب مومن وارد ميشود.اين گروه دين خودرا به حقانيت از جانب خدا ميشناسند

آنها شيعيانند كه از طريق ارتباط با علما دلايل حقانيت دين خود را شناخته اند وبراي كسب نورانيت قلب به خدا پناهنده شده خداوند دل آنهارا بنور ايمان روشن ميكند ودر شناخت دين خود فقيه و روشن ميشوند.

پس لازم است بدانيم كه دين مقدس اسلام برهبري چهارده معصوم فقط به دو طايفه از مردم تعلق ميگيرد و بوسيله آنها قوام پيدا ميكند. طايفه فقها وعلماييكه تأييد الهي دارند كه اگرچه از راه درس و دانش به اجتهاد رسيده اند وليكن علاوه بر درس ودانش اهل ايمان و تقوي هستند به مال و ثروت دنيا بي اعتنا يند و تقوي و زهادت آنها بر دنيا داري آنها حاكميت دارد. بعلاوه دل اكثريت شيعيان به آنها متمايل است. اين گرايش دل اكثريت تأئيد الهي است. چنين افرادي علماي رباني هستند كه رسول خدا ص آنها را رديف پيغمران دانسته و فرمودند: علماء امتي كانبياء بني اسرائيل... وجاي ديگر فرمودند (أ فضل من انبياء بني اسرآييل). چنين افرادي استوانه دين اسلامندو دين خدا بوسيله آنها دوام پيدا ميكند.

طايفه دوم اهل نجات كساني هستند که با کسب دانش از آنها مجهز به علم ودانش مي شوندو درس مي خوانند تا بعلم وفقاهت برسند يا لااقل اصول عقايد خودراعلمي و اجتهادي فرا بگيرند. آنها ثبات ديني وعلمي پيدا مي كنند. در حقانيت دين خود شك وشبهه اي ندارند واين طايفه كه اصول ديني خودرا علمي واجتهاد ي فرا مي گيرند ثبات واستقامت علمي در دين خود پيدا مي كنند.

واما كسا نيكه اصول ديني خودرا علمي واجتهادي نمي دانند ثبات علمي در دين خود ندارند، همج الرعاعند و اسباب بازي استثمار گران ميشوند.

با اين حساب تقليد مطلق در دين خدا جايز نيست. طايفه دوم لازم است لا اقل در اصول دين خود فقيه ومجتهد باشند.

شما در اين رابطه كه تقليد در اصول دين جايز نيست مي توانيد دو حد يث را از دو امام معصوم در نظر بگيريد. اين دوحد يث دلالت دارد كه تقليد مطلق در اصول وفروع دين جايز نيست. بر شيعيان واجب ولازم است در اصول عقايد فقيه ومجتهد باشند ودر احكام فرعي از علما تقليد كنند. يك حديث فرمايش مولا ع است كه فرمود: الناس ثلاثه عالم رباني ومتعلم علي سبيل النجات وهمج الرعاع اتباع كل ناعق لا يستضيئون بنور العلم يميلون مع كل ريح... در نظر امام اين دسته سوم همج الرعاع محكوم به بي د يني هستند زيرا حقيقتا اسباب بازي استثمار گران مي شوند در اين حديث فقط دو طايفه اهل نجاتند

حديث دوم فرمايش امام صادق يا امام زمان عليهما السلام است كه مي فرمايد: واما من كان من الفقهاء صائنا لنفسه حافظا لدينه مخالفا لهواه مطيعا لامر مولاه فعلي العوام ان يقلدوه... حديث اول مردم را به دودسته تقسيم ميكند يكي علماء رباني باصفاتيكه ذكر ميكند كه علماي رباني هستند ودسته دوم متعلمين علي سبيل النجات وطايفه سوم همج الرعاع، كه يك پيشواي مقبول قابل اعتماد ندارند. از نظر قواعد اجتهادي جايز نيست كه همج الرعاع در نظر مولا محكوم به بي د يني باشند ودر نظرامام ديگر دين دار شناخته شوند پس مقلدين در نظر امام ششم ع همان متعلمين علي سبيل النجاتند وطايفه سوم عوام فاقد درس ودين که محكوم به هلاكتند. بنا براين كسانيكه لا اقل دراصول دين و شناحت پيشوااي فقيه ومجتهد بيسواد وعوامند ومرجع زمان را به حقيقت وحقانيت نمي شناسند مومن ومسلمان شناخته نميشوند ومقبول نظر ائمه اطهار ع نخواهند بود.

با اين حساب دين تعبدي وتقليدي در صورتي قابل قبول است كه در شناخت توحيد ونبوت وامامت ومرجع زمان فقيه ومجتهد باشند. چنان روشن ودانا كه اگر تمام اهل عالم يكنواخت اطاعت از معاويه هارا جايز دانسته واطاعت از علي هارا جا يز ندانند پيروان علي بدانند که تمام مردم در اشتباهند. علي برحق است ومخالف او بر باطل. امام وپيغمبر خودرا به دلائل نبوت وامامت بشناسند بعد بدون چون وچرا دستورات آنهارا قبول كنند. وهمچنين مرجع زمان را به دلائل مرجعيت بشناسند و از اوتقليد كنند. بنا براين تعبد وتقليد بدون شناخت علمي مراجع اصلي دين جايز نيست.

بطور كلي هركس دوست دارد اهل نجات باشد لازم است دين ومراجع اصلي دين خودرا به دلائل علمي از مسير درس ودانش بشناسد ودر شناخت اصول بصير وبينا باشد بعد در فروع دين واحكام واخلاق از آنها اطاعت كند. آشنائي كامل به اصول دين از واجبات است. مسلمان پيش ازبلوغ واجب است با درس خواندن اصول دين را با علم وفقاهت بشناسد بعد براي فروع احكام واخلاق از يك مرجع قابل اطمينان اطاعت كند. اگر بتواند تمام عمر خود در خط درس ودانش باشد تا خودش مرجع ديني ديگران با شد چقدر خوب است. در حال اشتغال بعلم، خداوند ضامن رزق اوميشود. در رابطه بااينكه خداوند ضامن رزق وروزي دانش آموز ودانش جو شده است حديثي داريم كه امام فرمودند: اوحي الله الي الارض ان لا ترزقي العباد الا بعرق الجبين وكد اليمين الا اهل العلم فانهم يرزقون بلا كد وتعب... خداوند به كره زمين وطبيعت دستور داد كه تا عرق پيشاني از مردم نگيري به آنها روزي نرساني الا اهل علم( فانهم يرزقون من غير ان يكدون ويجتهدون) دولتها هم درهر مملكتي خودرا موظف مي دانند روزي دانشجو را برسانند تا بتواند با فراغت خاطر در س بخواندزيرا علم است كه راه زندگي را باز و جامعه را به تمدن ميرساند ومشكلات زندگي را برطرف ميكند چنانكه خداوند بادانش خود اينهمه عجايب وعظايم آفريده وذره اي رنح وزحمت نديده است وعاقبت هم انسانها مانند خداي خود به سازندگي ودانندگي كامل ميرسند. فردوسي ميگويد توانا بود هر كه دانا بود به دانش دل پير برنا بود

اصول دين كه اساس حركت وفعاليت است پنج اصل است: توحيد، نبوت، امامت، مر جعيت زمان واعتقاد بزندگي آخرت. بعضيها عدل وعدالت خدارا از اصول دين شناخته اند وليكن اصل عدالت در توحيد نهفته است. مانند سايرصفات واسماء حسناي خدا. خداي منهاي عدالت ورحمت خدا نيست. خداوند منبع ومعدن تمامي فضيلتها مي باشد. بلكه لازم است بدانيم اصول دين، خدا شناسي وپيغمبر شناسي وامام شناسي ومرجع شناسي وآخرت شناسي است اين اصول دين است كه عامل وادار كننده انسان بحركت وفعاليت به سوي آخرت است. اگر اعتقاد به وجود خداي دانا وتوانا نباشد مقصد وحركت به سوي مقصد ظاهر نمي گردد. اگر دين نباشد راه بسوي مقصد ظاهر نميشود وحركت دربيراهه ضلالت است. پس اصول پنجگانه كه تعيين كننده مقصد وراه حركت به سوي مقصد است بايد شناخته شود تاحركت وفعاليت محقق گردد. اين اصول لازم است بفقه وفقاهت شناخته شود نه بتقليد كور كورانه. زيرا خداوند همه جا بين خود وبندگان واسطه هدايت معين ميكند. خداوند هرگز به شخص خود وذات خود با مردم روبرو نميشود زيرا يك حقيقت نامتناهي قابل شكل گيري نيست. شكل گيري دليل محدوديت است ونامتناهي محدوديت نمي پذيرد. پس براي تبليغ احكام وهدايت بين خود وبند گان واسطه لازم است. شرك معروف هم شريك تراشي براي خدا نيست بلكه شريك تراشي در برابر وسائط هدايت است كه شيئي ياشخص نالايقي را مرجع خوددانسته، به جاي علي ها از معاويه ها و بتها اطاعت ميكنند. كسي به اين حماقت پيدا نشده كه بتها و انسانها را خالق خود بشناسد. بت پرستان بتها را به جاي واسطه ها بين خود وخدا شناخته اند خداوند هم در قرآن مي فر مايد: لا تشركوا بالله مالم ينزل به سلطانا... يعني كسي را كه حجت وقدرت الهي مانند علم و معجزات به همراه ندارد به عنوان واسطه بين خود وخدا انتخاب نكنيد. واسطه هائي كه خدا معين ميكند مجهز به علم واعجازند. پس مشركين براي خدا شريك نساخته بلكه بجاي وسائط هدايت الاهي بتها وجاهلان را عَلم ساخته اند. پيغمبران وائمه ع كه واسطه بين خدا وخلقند از اين جهت واسطه اند كه علم وقدرت خدا بر دست آنها جاري ميشود و نمايشگر علم وقدر ت خدايند. در كار خدا كه علم وهدايت است شريك خدا ميباشند. لذا خدا فرمود: لا تشركوا بالله ما لم ينزل به سلطانا يعني كسيكه مجهز به علم وقدرت خدا نيست شريك خدا نسازيد. مفهوم مخالف آيه اين است كه كسيكه مجهز به علم وقدرت خدا است درهدايت وتر بيت شريك خداو واسطه بين خدا وخلق خدا ميشود. شريك خدا يعني كمك خدادر هدايت وتربيت. خدا درخلقت عالم وادم كمك لازم ندارد ولي در هدايت وتعليم و تر بيت واسطه لازم دارد زيرا نه مردم لياقت دارند خدارا ببينند و سخن او را از خود ش بشنوند وهدايت شوند و نه براي خدا ممكن است قيافه بگيرد وخودرا بمردم نشان دهد و براي مردم ممكن نيست نامتناهيرا به بينند. شكل گيري با عدم تناهي سازگار نيست. دوشخص برابر هم داراي شكل وقيافه اند. هردو محدودند و در خارج از حد خود نمي توانند تصرف كنند. پس به دليل اين كه شكل گيري در ذات خدا ممكن نيست بين خدا وخلق واسطه لازم ا ست. حضرت موسي عرض ميكند پرور دگارا خودرا بمن نشان بده تو را ببينم. خدا مي گويد هرگز نمي تواني مرا ببيني. اين عدم نمايش ذات از باب مضايقه نيست بلكه از باب امتناع نمايش است كه يك حقيقت نا متناهي شكل بگيرد. پس روبروئي خلق باخالق محال است. واز طرفي تعليمات وتبليغات مواجهه لازم دارد. پس براي هدايت واسطه لازم است واين هدايت گر نشان ومدال الاهي لازم دارد تا معلوم شود كه از جانب خدا آمده ا ست. نظر به اين كه اين هدايت كننده انسان است مردم براي اوشريك تراشيده اند وهمان طور كه پيغمبران شفيع امت هستند آنها هم بتهارا شفيع امتها دانسته وگفته اند: هؤلاء شفعاءنا عند الله... در اين جا خداوند با جمله( لا تشركو بالله ما لم ينزل به سلطانا ) فرمود كسيرا بين خود وخدا شريك وشفيع قرار دهيد كه مجهز به علم وقدرت خدا باشد. مشاهده ميكنيد كه همه جا پيغمبران نمايشگر علم وقدرت خدايند. قدرت خدا معجزه آنها ودرس ودانش آنها علم خدا ميباشد. پس آنها با قدرت وسلطنت الاهي ظاهر ميشوند كه خدافرمود: لا تشركو بالله مالم ينزل به سلطانا...

خداوند با اين آيه بتها وبت سازان را از حوزه ولايت خود خارج نموده است. هرگز سفاهت وحماقتي تا اين اندازه در تاريخ پيدا نشده كه كسي مخلوقيرا خالق آسمانها وزمينها بداند مجسمه اي بسازد وبگويد اين بت خالق عالم وآدم است. خداوند در قرآن از توحيد يكنواخت مردم سخن ميگويد آنجا كه ميفرمايداز هر كسي كافر ومسلمان سؤال كني: مَن خلق السماوات والارض؟ يك صداميگويند خلقهن العزيز العليم

شرك در تاريخ ابتداايجاد مجسمه اي رقابتي براي انساني بوده است كه خدا اورا بين خود ومردم واسطه قرار داده است. خدا ميفرمايد هركس خودرا مامور رهبري در دين خدا دانست لازم است مجهز به علم وقدرت خدا باشد. كسي كه خودرا به كذب ودروغ مامور خدا ميداند به همان اندازه خود ومردم را در ضلالت وگمراهي قرار ميدهد كه جاي خدا شيطاني را بپرستد. نفع وضرر بيديني ودين داري همان بهشت وجهنم است كه خدا فرمود: لا يستوي اصحاب النار واصحاب الجنه اصحاب الجنه هم الفائزون... پس شرك به ائمه وپيغمبران بهمان اندازه ضلالت است كه شرك به خدا. يك نفر از امام حسين ع السلام پرسيد: ما معرفه الله؟ فقال معرفه الله معر فه الامام الذي افترض الله طاعته علي الناس....

يعني معرفت خدا معرفت امامي است كه خدا اطاغت اورا واجب دانسته است.

دين كامل، دين قرآن برهبري چهارده معصوم است:

لازم است بدانيم كه دين اسلام بهدايت چهارده معصوم يك دين كامل ابدي است يعني تا انتهاي تكامل براي بشريت تغذ يه مادي ومعنوي به وجود مي آورد. انسان در آفرينش مادي ومعنوي ودانشجوئي خود يك موجود نامتناهي است كه تا ابد تغذيه مادي ومعنوي لازم دارد گرچه از نظرماديت محدود است ولي از نظر معنويت وبال وپر روحي نامتناهي است.او در ذات خود تركيبي است از نور وماده. ماده به بال وپر روحي كه روحانيت اورا تشكيل ميدهد مجهز است تماي آثار وجودي وخواهشهاي مادي ومعنوي اوهمين آثار وخواصي است كه از تركيب روح نامتناهي وبدن متناهي اوپيدا مي شود قهرا يك موجود نا متناهي هد ف نا متناهي پيدا ميكند تتها كسي كه ميتواند اورا به هدف نا متناهي برساند يك قدرت نا متناهي است وآن خداوند متعال است. انسان تا خدارا نشناخته واز بركات وجودي اوبهره مند نشده حالت قناعت در وجود او پيدا نميشود. چنان است كه خدا فرمود: ألا بذكر الله تطمئن القلوب.... هر نوع لقمه وطعمه اي كه به انسان ميرسد ما نند قطره اي است كه به دريا ميريزد. ظرفي مانند اقيانوس، لقمه وطعمه اي برابر خود لازم دارد. اگر مي خواهيد وسعت وجودي انسانرا بشناسيد حالات وحركات معراجي انساني را ببينيد كه ماديت جهان ومعنويت آن كه بال وپر جبرائيل بود اورا قانع نكرد ودر حركات معراجي خود از فرشتگان جلوزد ودر حالات ملاقات الاهي قرار گرفت. كيسه علم ودانش انسان را فقط علم وقدرت الهي پرمي كند. ظرف نا متناهي مظروف نامتناهي لازم دارد.

انسان در ساخت وجودي خود از سه اصل نامتناهي تركيب يافته است. اصل جسماني ومادي او كه از هر موجودي اعم از جمادات ونباتات وحيوانات نمونه اي در ساخت جسماني خود دارد كه باداشتن اين نمونه با نوع آن ارتباط بر قرار مي كند. مثلا پلنگ هااز طبيعت گرگها بي خبرند ولي انسان از طبيعت هرموجودي باخبر است. خداوند ميفر مايد: انٌا خلقنا الانسان من نطفه امشاج نبتليه فجعلناه سميعا بصيرا.... پس يك انسان يعني همه چيز. اصل دوم نا متناهي در ساخت وجود انسان روح وروحانيت اواست كه با داشتن روح حيات، هم از وضع وحال فرشتگان با خبر است وهم ازهر نوع حركت وخاصيتي كه از ارتباط روح با ماده پيداميشود. اين اصل روح وروحانيت عامل حيات وحركت در عالم است.

اصل سوم در ساخت وجودي انسان كه بر آن دو اصل حاكميت دارد وآنرا مي گرداند وميچرخاند وبه خلقت او ارزش ميدهد علم وحكمت است كه از وجودخدا در وجود او پيدا ميشود. علم ومعلوماتي كه در وجودانسان پيداشده از مبدءعلم الاهي سرچشمه گرفته است. ابتدا خداوند ساده ترين معلومات را كه تعليم اسماء بود به آدم وحوا آموخت. فضاي علم در وجود ما ذات مقدس خداوند متعال است براي آشنائي با اين فضا نمونه اي براي شما مي آوريم. مثلا ما براي ديدن كسي وچيزي سه اصل لازم داريم كه منهاي هر يك از اين سه اصل ديدن تحقق پيدا نمي كند. اصل اول من وشما كه مي بينيم. اصل دوم كسي وچيزي را كه مي بينيم. اصل سوم نور وروشنائي كه در فضاي ديد ما است. روشني فضاي ديدن از نور است. فضاي فكر ماهم براي دانستن سه اصل لازم دارد. اول من كه فكر ميكنم ومي دانم. دوم كسي وچيزي كه مي دانم که اين پدر وآ ن مادر وآن زمين واين آسمان است. اصل سوم نوري كه فضاي فكر مارا روشن ميكند، صحت وسقم ويا خوبي وبدي هرچيزي رابمن ميفهماند.اصلي كه كه به من مي گويد اين پدر است وآن مادر. مثلا همانطور كه من پدر خودرا ميبينم حيوان هم پدر ومادر خودرا مي بيند اما من ميدانم وحيوان نميداند. من غذاي خودرا ميبينم وميدانم وحيوان وياكودكان مي بينند ونميدانند. پس فضاي فكر علم است و علم من علم خداوند متعال است. هركس به فضاي فكر مي رود وفكر ميكند شاگرد خداوند متعال است. خداصحت وسقم ويا بدي وخوبي هركسي وچيزي را به انسان نمايش ميدهد. نور خورشيد گرچه ديدني هارا به انسان نشان مي دهد ولي نميتواند قضاوت كند كه اين پدراست وآن مادر واين خواهراست وآن برادر.اين قضاوت، علم الاهي است. همان طوركه خورشيد ديد نيهارا بما نشان ميدهد علم خداهم درفكرما دانستنيهارا بما ياد ميدهد. لذا حيوانات ويا كودكان مي بينند اما نميدانند و هنوز فكرشان به علم خدا روشن نشده است. پس علم كه ذات خداست در فضاي فكر بين داننده ودانسته شده جلوه ميكند همان طور كه نورخورشيد بين بيننده وديده شده جلوه دارد. اين همه اصرار خدا كه دستور ميدهد فكر كنيد تعقل نمائيد براي اين است كه انسان در حال تفكر وتد بر با خدا تماس پيدا ميكند. خدا در فكر ما قضاوت ميكند که اين خورشيد وآن ماه وآن ستاره، اين حق است وآن باطل. همان طور كه فضاي چشم ما بنور خورشيد روشن است فضاي فكر ما هم بنورعلم خدا روشن ميشود.الا اينکه در فضاي فكر، علم وقضاوت وهدايت هست ودر فضاي چشم قضاوت نيست. خورشيد نشان مي دهد ولي قضاوت نميكند زيرا نميداند. ذات خورشيد نور وروشنائي است، علم نيست ولي ذات خدا علم وروشنائي است. مانند نورخورشيد نيست كه روشنائي بدهد بلكه علم ومعرفت است. اگر ذات خدا كه علم ومعرفت است روشنائي هم باشد اين همه انسانها كه عالم ودانشمند بودند روشن هم بودند و لازم نبود خدا خورشيد خلق كند. همه جاعلم بر نور وروشنائي حاكميت دارد. شما همه وقت در فضاي علم وتفكر ميتوانيد با خدا تماس داشته باشيد وشاگرد خدا باشيد. آنجا كه يك مخترع فكر ميكند چگونه صدارا از راه دور بگوش شنونده برساند خداعوامل تقويت كننده صدارا در فضاي فكر اوبنمايش ميگذارد واو تلفن وراد يو ميسازد. در اين صورت اگر مخترع مومن باشد شكر خدارا به جا مي آورد كه ميداند اين ساخت وسازرا به اونمايش داده اند اما كافرنمي داند كه چه كسي اين علم را نمايش داد. ما نند كسي است كه پولي را در بيابان پيدا كرده پس از صاحب پول تشكر نميکند. ميگويد فهميدم، نمي گويد خدا يادم داد. چراغ فضاي فکر وتعقل، ذات مقدس خداوند متعال است اما كافر نمي فهمد. ميگويد خودم فهميدم به خدا مربوط نيست.

چنانكه گفته شد درفضاي چشم وفضاي فكر قطعات سه گانه وجود دارد كه موجوديت ديدن ودانستن مربوط به اين قطعات است. قطعات سه گانه در فضاي چشم: بيننده وديده شده ونور خورشيد است ودر فضاي فكر، داننده ودانسته شده و نو ر علم و دانش است که علم خداوند متعال است. پس قطعات اين دونوع فضا هركدام مبدء مخصوصي دارند و بين اين مبادي سه گانه اثر مبادله ميشود. مبدء بدن وجسم شما مواد عالم است كه جسمانيت شمارا تشكيل ميدهد. مبدء حركت وحيات وزيبائي واتصالات شماروح ونور است. مبدء روشنائي فضاي ديدن، نوراست. روح دربدن من وجناب عالي ما نند نيروي برق در راديو وتلويز يون است كه اگر برق نباشد لش مرده اي بيشتر نيست. مواد بدن در ابتداي خلقت يك ماده سياه است كه خدا آنرا ظلمات ناميده است. بدن تمامي ارزشهاي خودرا مانند حيات وحركت ازروح ونور ميگيرد.اما قطعه سوم در بدن شما كه علم است مبدءآن علم خداوند متعال است. تمامي ارزشهاي آن دوقطعه اول علم ودانش است كه از علم خدا سر چشمه ميگيرد. پس مبادي سه گانه را بشناس وصنعت انسان سازي خداوند متعال را درك كن كه شما انسانها را با سرمايه وجودي خود كه علم وقدرت است ارزش داده وشما قيمت خدائي پيداكرده ايدكه ميدانيد. بدن بدون روح مرده است روح هم بدون علم مرده است.

بحث ما تا اين جا مقدمه بود براي اثبات اين حقيقت كه در شناخت عقايد تعبد وتقليد جايزنيست. همه كس از زن ومرد لازم است در شناخت اصول عقايد دانا ودانشمند باشند اصول دين به منزله راه بسوي مقصد بوده وفروع به منزله حركت درراه است. همه جا راه بر حركت ومتحرك حاكميت دارد. هيچ كس ازخدا گرفته تا خلايق نمي توانند حركت ومتحرك را برراه حاكم گردانند كه بگويند ما حركت ميكنيم راه درپي ما ظاهر گردد و به دنبال ما بيايد. در تمامي فعاليتها وصنعت ها وخواندن ونوشتن ها راه برمتحرك حاكميت دارد لذا خداوند در اولين روزيكه بندگان با او تماس مي گيرند واز اوچيزي خواهش مي كنند دستور ميدهد كه اول به راه حركت آشنا شوند. در اولين ارتباط با خدا دستور ميدهد كه بگوئيد: اهدنا الصراط المستقيم... خداي با آن عظمت اگر ذره اي در ساخت جهان وانسان ازراه سازند گي منحرف گردد خودش وتمامي سرمايه هاي وجوديش هدر ميشود وبه جائي راه پيدا نميكند. پس همه جا ودر همه چيز راه برراه رو حاكميت دارد. اول راه وبعد حركت. اول راه دين وبعد حركت درراه دين. بهشت وجهنم هم نتيجه مستقيم حركت در راه وبيراهه است. هركس در صراط مستقيم دين حركت كند سر از بهشت موعود درمي آورد وبه جز راه به چيز ديگري احتياج ندارد وهركس در بيراهه حركت كند به جاي هر قدمي وقلمي وهر حركتي قطعه آتشي در جهنم براي خود ميسازد وبسوي آن ميرود. بهشت سازي مانند تخم كاري ونهال كاري است كه كاشتن با انسان وپرورش با خداوند متعال است. اما جهنم سازي مانند خانه سازي وماشين سازي است كه همه چيزش بدست انسان است. خدا ذره اي مداخله ندارد جز اين كه انسان را از جهنم سازي نهي مي كند. حركت درمسير بهشت سازي لطف خدااست وهمه كائنات را در اختيار انسان ميگذارد واگر دربيراهه كه همان جهنم سازي است حركت كند ازهر شجره اي آتش گيره اي براي خود ميسازد. چنان ميشود كه خدا فرمود: لقد خلقنا الانسان في احسن تقويم ثم ردد ناه اسفل سافلين.... وفر مود: انٌٍ كتاب الفجار لفي سجين وان كتاب الابرار لفي عليين...

ارقام نعمتهاي مطلوب:

نعمتهاي مطلوب خدا كه مجموعه آنها همان زندگي بهشت است برچهار قسم است: اول الاهيات ومحبوبيت در نظرخداوند متعال. دوم انسانيات ومحبوبيت در نظر انسانها. سوم سرمايه هاي روحي يعني علم ودانش وحكمت. و چهارم ماديات يعني تمامي نعمتهائيكه از مسير حواس پنج گانه لذت بخش وقابل استفاده است. اين چهار نوع نعمت نا متناهي كه همان بهشت موعود است ازطريق اطاعت خدا وجلب رضايت او كه همان دين داري است نصيب انسان ميشود. ابتدا جلب دو رضايت ودو محبت، يعني محبت خدا وانسان، بعد آنچه آنها دارند مال تو خواهد بود. وجهنم بعكس اين است. غضب خداوغضب انسان وتنفر همه كائنات.

راه وصول به اين نعمتها فقط اسلام وقران برهبري چهارده معصوم عليهم السلام است كه آنها راه وصول به اين نعمتها هستند. وگفتيم كه راه بر راه رو حاكميت طبيعي غير قابل گذشت دارد. چه كسي ميتواند راه بسوي مقصد را به لغويت بكشاند وبيراهه را بحاي راه قبول كند؟ واما حركت در بيراهه وخط انحراف جهنم خواهد بود زيرا خط كفر از طريق ظلم وجنگ ومبارزه ادامه پيدا ميكند وجنگ ومبارزه از مسير اسلحه سازي براي قتل وكشتار، وآخرين وكاملترين آنها آتشهاي هسته اي ميباشد كه همه آنها در زندگي آخرت به سازندگان آن بر ميگردد. پس دين اسلام وقرآن به رهبري چهارده معصوم راه است وخارج اين خط بيراهه وانحراف است.

اصول عقايد ايماني واسلامي:

در اينجااصول عقايد اسلامي وايماني را در اختيار شما ميگذاريم تا دين شما ازخط تعبد وتقليد خارج شده در خط علم واستدلال قرار گيرد. اصول عقايد همان راه تكامل واستقلال وهمان راه حركت بسوي بهشت است

اصول عقايد اسلامي عبارت است از: يک، توحيد ووحدت يافتن با خداواولياء خدا. دوم، خط نبوت بنبوت خاتم انبياء. سوم، خط امامت چهارم، خط مرجعيت دين درغيبت امام وپنجم اعتقاد به زندگي آخرت وقيامت ورعايت عدالت در اعمال اخلاقي وقوانين فقهي واجتماعي.

بعضي در اعتقاد به خداعدالت خدارا شرط اعتقاد به خدا دانسته اند. ولي عدالت در اعتقاد به توحيد نهفته است و ازتوحيد جدا نيست. خدا يعني كليه صفات جلال وجمال كه عدالت مهم ترين آنها است. عدالت مربوط به اعمال واخلاق است كه همه كس در اعمال واخلاق خود لازم است عادل باشند. اصول اسلام مربوط بعقايد است.

### مسئله ديگر كه در اصول غقايد مطرح است اين است كه اصول عقايد تماماايماني واسلامي است وهمراه اسلام بوجود آمده وهمراه اسلام بكمال ميرسد. گرچه اسلام را به دو نام(اسلام ومذهب) مطرح كرده اند.بعضي ازاصول مانند توحيد ونبوت ومعاد را اسلامي وعدل وامامت را مخصوص مذهب شيعه دانسته اند و در نتيجه اسلام را از مذهب و مذهب را از اسلام جدا دانسته اند، وليكن اين مسئله از انحراف افكار مردم به وجود آمده ودر نتيجه اختلاف بين مسلمانان انداخته است. آنهارا به دوگروه تقسيم نموده و وحدت اسلامي را بهم زده اند. چنين وانمود ساخته اند كه امامت واعتقاد بعدالت خدا بعد از اسلام بوجود آمده است وخودرا موظف بقبول آن ندانسته اند واين همه جنگ وجدال وقتل وكشتار بوجود آورده اند. جايز نيست آنچه رسول خدا از جانب خدا آورده به دو نام نامگذاري شود وعامل تفرقه افكار گردد بلكه كليه اصول عقايد واحكام واخلاق اسلامي بوسيله حضرت خاتم ص تبليع شده است. آن حضرت باين دليل خاتم شناخته شده كه خودش اضول وفروع دين خدارا در اختيار مردم گذاشته ودين خدارا بكمال رسانيده است.اگر دين خدا ناقص تبليغ ميشد وتكميل آن به آينده واگذار ميشد عنوان خاتميت بر آنحضرت قابل تطبيق نبود. بلكه آنحضرت تمامي اصول وفروع وعلوم دين الاهي را تبليغ نموده وكم وكسري باقي نگذاشته است. در بعضي وصاياي خود فرموده اند: آنچه ازعلوم وحقايق بر من نازل شد همه آنهارا به علي سپردم، از اومطالبه كنيد. بي شك علم نا متناهي خداوند متعال همه وهمه در قرآن جمع شده است. گفته اند( علم ماكان وما يكون وما هو كائن الي يوم القيامه ) بوسيله حضرت رسول وائمه اطهار تبليغ شده است. پس اصول وفروع اسلامي به وسيله آن حضرت تبليغ شده است نه اين كه بوسيله امام صادق ع تبليغ شده باشد كه مذهبي بعد از اسلام ومذهبي غيرازاسلام مخصوص شيعيان باشد وعموم مسلمانان خود را مكلف بقبول آن ندانند. كجا چنين بوده كه رسول خداص در تعليمات خود خدارا منهاي عدالت تعريف كند كه ديگري بيايد صفت عدالت براي خدا تعريف كند؟ يا كجا بوده كه رسول خدا در مسئله امامت وزعامت بعد از خود ساكت بماند كه ديگري بعد از آن حضرت مسئله امامت را تبليغ كند تا تبليغ امامت وعدالت مسئله غير اسلامي شناخته شود؟ منافقان واستثمارگران بعد ار رسول خداص كه امامت را مانع مقاصد شوم خود دانستند آن را يك مسئله مذهبي غير اسلامي تبليغ نمودند وخودرا مكلف بقبول آن ندانستند وتفرقه اسلامي بوجود آوردند. در اولين روز ابلاغ رسالت كه ( يوم الإانذار) ناميده شد رسول خداص بعد از نزول آيه: وأنذر عشيرتك الاقربين... اقوام خودرا جمع نمود. ابتدا اقرار بصداقت وامانت خود گرفت وفرمود چه كسي رسالت مرا تصديق ميكند تا وصي من وخليفه من شناخته شود؟ در آنجا همه باين ادعا ودعوت خند يد ند به جز علي ع كه گفت: أنا اُصدٌقك واومن بك واُعينك علي امرك... از آنروز به بعد ايشان هر جا و در هر محفلي كه اسلام را تبليغ كرد وصايت وامامت مولي ع را تبليغ نمود ودر آخرين روز زندگي خود بعد ازمراحعت از حجه الوداع داستان امامت ائمه ع را در حضور قريب به يكصد وبيست هزار جمعيت ابلاغ نمود كه همه كس كلمات: من كنت مولاه فهذا علي مولاه.... را از ان حضرت شنيد ند وبه آن بزرگوار بيعت كردند واين داستان را همه مسلمانان شنيدند. آيا روزي در حيات آن حضرت پيدا شد كه بحث مهمي ايراد كند وسخني از امامت نگويد؟ همه علما ودانشمندان مباحث امامت را در كتابهاي خود ثبت وضبط نموده اند. كتب( الغدير) تاليف علامه اميني شاهد آن ميباشد. بنا بر اين هيچ مسئله اي در زبان رسول خداص نا گفته نمانده است تا ديگري بعد از ان بگويد ومذهب جديدي غير از اسلام بوجود آيد.

### پس كليه علوم ومخصوصا علم امامت وعدالت خدا اسلامي است وهر كس از اين دايره خارج شود از اسلام خارج شده است.

اصل توحيد واعتقاد بواحد:

يكي ديگر از مسائل اصولي اسلا مي كه خلاف حقيقت تر جمه وتفسير شده است كلمه توحيد است. توحيد را اين طور معني كرده اند كه خدا يكي است. بااين كه معناي توحيد وحدت دادن مردم با خدا است نه واحد دانستن خدا. وحدت يافتن با خدا غير از واحد بودن خدا ست. كسي كه ميگويد: وحٌد ت الآحاد... يعني همه واحد هارا تبديل به يك واحد كردم. مثل اينكه واحد هارا بيك واحد تبديل ميكني و ميگوئي: يك مليون ويك مليارد... واحد ها تك تك قدرت ندارند اما باهم وبا خدا كه وحدت پيدا كنند تبديل بقدرت عظيمي ميشوند كه ميتوانند برهمه چيز وهمه كس غالب شوند.

معناي باب تفعيل در ادبيات عرب كار كردن روي ماده فعل است. مي گو يند وحٌد ت الآحاد، ورٌقت الاوراق... يعني همه واحد هارا يك واحد كردم. گفتم يك مليون ويك مليارد و... توحيد يعني همه مردم را يك واحد كردن ودر اختيار خدا قرار دادن. كسي اصل توحيد را رعايت ميكند كه باخدا واولياء خدا متحد ميشود.هم راي وهم رنگ باخدا است. تمامي اولياء خدا با خدا متحدند وهمه حزب الله اند اما كفار وشياطين حسابشان را از خدا جدا كرده توحيد را تبديل بتفرقه نموده اند. توحيد يكي شدن باخدا است نه فقط يكي دانستن خدا، كه گفته اند: جان گرگان وسگان از هم جدا است متحد، جانهاي شيران خدا است. پس اصل توحيد که اعتقاد بوحدانيت خدا و متحد شدن باخدا واولياء خدااست يك اصل اسلامي است كه همه انبياء واولياء خدا تبليغ كرده اند.

خداوند متعال در ذات خود قابل تجزيه وتركيب نيست. مواد عالم از يكديگر جدا مي شوند. نور به مراتب قابل تجزيه است اما ذات مقدس خداوند متعال( احدي الذات )است. يك حقيقت نا متناهي ونفوذ نا پذيراست. جسمانيت ومحدوديت ندارد ومزاحم اجسام ومجردات نيست در شرايط مليونها درجه حرارت يامليون درجه زير صفر برودت، احساس سرما وگرما نمي كند. همه چيز را بعلم مي داند نه به حس واحساس. اين وجود نامتناهي عجيب بر يكهزارم حجم يك ذره هسته اي آنقدر محيط ومسلط است كه بر كوه وكره مسلط است. نه يك مليونيم هسته اتمي از اختياراو خارج است نه كره اي مانند كره زمين. مثلا اگر خداوند متعال درحال ساخت مغز پشه اي ويا كوچكتر ازآن باشد وآن پشه در هر ثانيه يك مليون سال نوري درحركت باشد ذره اي خدارا در ساخت مغز خود متوقف نمي كند. تمامي واحد هاي عددي از اجسام كه نزديك به بي شمار است دركف دست قدرت او برابر يك عدد ميباشد. كثرت وقلت كارها براي او يكسان است. دريك ثانيه مليارد بتوان مليارد كارهاي ضد ونقيض انجام ميدهد. چنان كه فر مود: لا يشغله شأن عن شان.... اشتغال بكاري او را از كار ديگر باز نميدارد. در يك ثانيه چوب خشك عصاي موسارا تبديل به اژدها ميكند ودوازده خيابان دريائي باز ميكند. اگر از ازل تا به ابد مشغول آفرينندگي باشد سعه وجود خدا نا متناهي است. اواحساس خلاء نميكند كه بگويد كم آفريده يا زياد. تنها چيزي كه اورا قانع ميكند علم به اين است كه به هدف خود رسيده است، وآن هدف معرفت بندگان است كه اين معرفت علت غائي آفرينش است. براي شناسائي ذا ت خود كه مجرد و غير قابل وصف و فاقد جسمانيت وحدود است نمونه اي از انوار وارواح مجرد غير قابل تجسم آفريده تا با ديدن ودانستن اين نمونه به عظمت ذات منزه غير قابل وصف اوآشنائي پيدا كنند.

آفرينش در وضع ابتدائي پيش از ساخت وساز:

اصول آفرينش پيش از ساخت وساز وشكل گيري قابل رويت نيست. اصل ماده در ابتداي خلقت پودري سياه وظلماني است كه خداوند آنرا ظلمات ناميده و فرمود: جاعل النور والظلمات...آنقدر كوچك وكوچك كه حدش با حجمش مساوي است. هر سه بعد آن بصورت يك بعد نمايش دارد. چنان درانتها كوچك وكوچك است كه به اراده خدا هم قابل تجزيه وتنصيف نيست. در اين حال گر چه مجرد نيست ولي در وضع مجردات است. با لمس و رويت انسان قابل احساس نيست فقط خدا از وضع آن با خبر است از نظر تمامي صفات ثبوتي در وضع سلبي قرار ميگيرد. از نظر رنگ سياه است وسياهي، بيرنگي است. همانطور كه عدم در برابر وجود قابل نمايش است ودر ذات خود چيزي نيست، سياهي وظلمت هم دربرابر رنگ سرخ وزرد قابل نمايش است نه اين كه خودش چيزي باشد.

ظلمات غير از ماده سياه در ذات خود چيزي نيست. ظلمت در برابر نور نمايش دارد زيرا سلبيات بعد از اثباتيات نمايش پيدا ميكند. نيستي من بعد از هستي من نمايش دارد. لذا مولي ع قول فلاسفه را كه قائل به عدم ازلي هستند مردود ميداند. در تعريف خدا ميفرمايد: سَبَق الاوقات كونه والعدمَ وجوده... يعني وجود خدا برعدم سبقت دارد. عدم بعد از پيدايش وجود مفهوم دارد نه وجود واقعي. سلبيات همه جا بعد از اثباتيات نمايش دارد. همين طور ماده درذات خود ساكن است. بعد از حركت نمايش پيداميكند وماده درذات خود ميت است، بعد از حيات نمايش دارد. منفصل است، بعد از اتصال نمايش دارد. پس ماده در وضع ابتدائي، ذاتي است فاقد صفات. عدم مطلق نيست، صفر مطلق است. حضرت زهراس در بيانات خود كه در مسجد ايراد فرموده ميگويد: اذا الخلايق بالغيب مكنونه وبنهاية العدم مقرونه.... در اين رابطه وقتي امام صادق ع( ظل ) را در آيه: ألم تر الي ربك كيف مد الظل.... تفسير ميكند، همان ظلمت مطلق را تعريف ميكند. ميفر مايد: شيئ وليس بشيئ....

در هر صورت يكي از مبادي آفرينش ومصالح ساخت موجودات همين ماده ظلماني است كه اجسام از آن ساخته ميشود

اصل دوم از اصول آفرينش پيش از ظهور ومصرف در سازندگي:

اصل دوم نور است كه امام صادق ع از آن تعبير به حروف ميكند. حروف هم در وضع ابتدائي خود به جز خود چيزي نيست ودر صورت سازندگي وتركيب بصورت كلمات ظاهر ميشود ومعنا پيدا ميكند. مبادي آفرينش هم كه يكي از آنها نوراست پيش از ساخت وساز به جز خود چيزي نيست ودر لباس ساخت وسازندگي نمايش پيدا ميكند و خلقي از مخلوقات شناخته ميشود. اصل نور پيش از تركيب با ما ده درذات خود پنج نور است. اين پنج نور به معناي پنجِ عددي، نيست كه هر يك از آنها كنار ديگري باشد وهر كدام جاي معيني داشته باشند. اجناس واجسامي كه به عدد شمارش ميشوند وهر كدام جاو مكاني رااشغال ميكنند جسمند. مشتق از ماده اند. ماده در وضع ذاتي خود واحدِ جسمي وعددي است. جا و مكان دارد. بلکه اين پنج نور نامبرده از مجرداتند. جا ومكان لازم ندارند در ذات خود هم نورند وهم رنگند. نور عين رنگ است ورنگ عين نور. دوچيز نيستند كه با يكديگر تركيب شده باشند. مولاع در تعريف عرش ميفرمايد: ان الله خلق العرش من انوار اربعه. نور احمر منه احمرت الحمره، و نور اخضر منه اخضرت الخضره، ونور ابيض منه ابيضت البياض، ونور اصفر منه اصفرت الصفره، فجعلها كلمة تامه علي اربعة اجزاء ليس منها جزء قبل الآخر. نور از مجردات است. مجردات نا متناهي هستند. جاومكان لازم ندارند. ما نند روح در بدن. شما اگر قطره آبي بيا شاميد آن قطره در بدن شما جالازم دارد ولي روح با اين عظمت كه شعاعش مثل شعاع نور خورشيد در مقابل جرم آن ميباشد، جا ومكاني در بدن شما لازم ندارد. انوار چنينند. نا متناهي هستند. فاقد حدود وابعادند مزاحم خود ومزاحم ماده نيستند. نا متناهي در لباس عددتعريف نمي شود. انوار پنج گانه كه از آن جمله نور بنفش است جا ومگان لازم ندارند همه اين پنج نور درعين نور بودن، رنگ، هم هستند. دو چيز بنام رنگ و نور نيستند كه با يكديگر تركيب شده باشند. همان طوركه نور در ترکيب خود با ماده در ماده حيات وحركت وروشنائي بوجود مي آورد رنگ وزيبائي هم به وجود مي آورد. مجردات جسمانيت ندارند كه مزاحم خود وماده باشند. مجردات مانند علوم هستند كه در فكر شما قرار ميگيرند. ظرف روح شما با ورود علوم و يا فرشتگان تنك وگشاد نميشود.

راه پيدا كردن مجردات در فضاي آفرينش:

عالم اجسام ما نند ستاره ها وكوهها وكرات، درختها وحيوان وانسان همه وهمه موجوداتي هستند كه از ماده بوجود آمده اند. همه آنها وذرات عالم كه در شكل و قيافه نمايش پيدا كرده ند از يكديگر فاصله وجودي وذاتي دارند واين فاصله خاصيت ذاتي ماده ومشتقات ماده است. ماده ومشتقات ماده بدليل ذات منفصلند وبيكديگر متصل نميشوند. اين انفصال خاصيت جسمانيت ومحدوديت است. ولي مشاهده ميشود كه اجسام عالم در عين انفصال متصلند وروي يكديگر اثر ميگذارند. يك انسان از كره ماه با اهل زمين سخن ميگويد با اينكه سخن در ذات خود عرض است وعرض بر عدم پياده نميشود. عرض جوهر لازم دارد. عرض مانند تكان دادن وتكان خوردن است كه چيزي لازم است تكان بخورد. از خودتان بپر سيد مركب امواج چيست؟ اگر از نوع جسم وماده باشد لازم ميشود تمام عالم يك تكه جسم غير قابل نفوذ باشد با اين كه چنين نيست. چقدر فضاهاي خالي ازماده زياداست. علم ثابت كرده كه ذراتِ همين اجسام محكم از يكديگر فاصله دارند. اگر رشته اتصالي بين ذرات نباشد اجزاء عالم متلاشي ميشوند. اين رشته اتصالي بين ذرات همان مجرداتند كه فاقد جسمانيت ميباشند. مزاحم خود ومزاحم ماديات نيستند از كوهها ودر ياها بدون مزاحمت عبور ميكنند. عبور مجردات وفرشته هااز دل اجسام مانند عبور از فضاي خالي ميباشد. نه فرشته ها مزاحم ماده وماديات هستند ونه ماده مزاحم آنها. اختلاف انوار پنجگانه با يكديگر از نظر رنگ است. انوار در ذات خود هم رنگند و هم نورند. رنگ و نور دو چيز نيستند كه با يكديگر تركيب شده باشند بلكه در عين حال كه نورند رنگند ودرعين حال كه رنگند نورند. مشاهده ميكنيد كه هر جا نور ميتابد رنك پيداميشود رنگها ونور ها بايكديگر مخلوط نمي شوند. هركدام اصل نامتناهي هستند ومبدء حيات و حركت ميباشند ورشته اتصالي بين ماده ومشتقات آن مي باشند اگر موشكي را بفصا پرتاب كنند وآن مو شك در مسير حركت به ماده اي برخورد كند از سرعتش كم ميشود ولي از دل مجردات عبور مي كند وذره اي از سرعتش كم نمي شود. مثل اين كه از خلاء مطلق عبور كرده است. فضا از مجردات پر باشد ويا خالي فرق ندارد. امام صادق ع كه اين انوار را تعريف ميكند ميفرمايد: مستتر غير مستور.... يعني اين انوار بدون اينكه پرده اي رويشان با شد مستورند وقابل رؤيت نيستند زيرا نور تا با ماده تر كيب نشود منعكس نمي گردد وتا منعكس نشود قابل رويت نيست. فضاي بين ماه وستارگان بااينكه شبها پر از نور خورشيد وستار گان است روشنائي نميدهد و تاريك است. زيرا ماده اي در فضاي خالي نيست تا نوررا منعكس كند. بنا براين فضاي آفرينش نامتناهي است وجود خدا ومجردات هم نامتناهي است وفضا از اين نا متناهيات ملاء است، مثل اين كه خلا ميباشد. زيرا نامتناهيات جرمانيت و جسمانيت ندارند كه به مواد عالم برخورد نمايند. مجردات از نظر عدم برخورد ومزاحمت مثل اينكه نيستند. الآن از نظر علماي طبيعت شناس هر جا خلائي پيدا ميشود خلاءاز هوااست. لامپ هاي برق از هوا خالي وازنور پراست مثل اينكه خالي مطلق است. مجردات در تصرف انسان قرار نمي گيرد. فقط در تصرف خداوند متعال است. انسان بوسيله ماده ميتواند مجردات را باختيار خود در آورد.

واما اصل سوم نامتناهي ذات مقدس خداوند متعال است كه يك اصل نامتناهي ومحيط ومسلط بر نا متناهيات ديگر است. نامتناهيات دربرابر يكديگر فوقيت وتحتيت وبالا و پائين ندارند. اين بالا وپائين معمولي صفت اجسام است كه هر كدام جاي معين دارند ومزاحم يكديگر ميشوند. نامتناهيات بر ماده وماديات فوقيت وجودي دارند نه فوقيت زماني ومكاني يعني مجردات در داخل وخارج وجود ماده وماديات هستند بدون اينكه مزاحمت ايجاد كنند مانند روح در بدن. مثلا نور هوا با هوا فوقيت وجودي دارد. همه جاي ذرات هوا نور است ومزاحمت بين آنها نيست. هرشب پوستي بنام نور خورشيد از بدني بنام هوا كنده ميشود كه خدا ميفرمايد: وآية لهم الليل نسلخ منه النهار فاذا هم مظلمون.... ومزاحمت ايجاد نمي شود. فوقيت نور خورشيد بر هوا فوقيت مکاني نيست. همه جا ي هوا نور وهمه جاي نور هوا است واين فو قيت را فوقيت وجود ي نام گذاري ميكنيم. نور وهوا دواصل متباينند كه داخل وجود يكديگر شده ومزاحمت ندارند. ذات مقدس خداوند متعال هم در ارتباط وجودي با دو اصل ماده ونور مانند دواصل هوا و نور خورشيد است كه مزاحمت با هم ندارند. در تعريف اين فوقيت وجودي به فرمايش مولا ع توجه كنيد كه در تعريف ذات خدا در ارتباط با خلق ميفر مايد: ما رأيت شيئا الا ورأيت الله قبله وبعده ومعه.... به چيزي نگاه نكردم مگر اينكه پيش از ديدن آن چيز خدا را ديدم همراه ديدن آن هم خدا را ديدم وبعد از ديدن آن هم خدارا ديدم.

پس مولا در هر نگاه دوچيز را ديده است. خدا وخلق خدا را. يعني نتوانستم چشمم را از خدا بردارم. مثلا به يك شيشه نگاه كنيد. پيش از آنكه شيشه را ببينيد نور را مي بينيد. همراه شيشه نور را مي بينيد وبعد ازديدن جسم شيشه باز هم نور را مي بينيد. نمي توانيد از صفاي شيشه ونور انصراف پيدا كنيد ودر عين حال شيشه ونور افتاب دوجنس متباينند در يك ظرف. اين است معناي فوقيت وجودي. مولاع ميخواهد فرضيه هاي فلاسفه را مردود بشناسد كه قائل به يك اصل مشترك ومبدء واحد براي خلق ميباشند. ميگويند يك حقيقت واحد به نام وجود به اين صورتها وقيافه هاجلوه کرده است. خدارا بنامهاي مبدء المبادي وعلة العلل معرفي نموده اند. قائل به اشتراك وجود شده اند. مانند برف وباران كه در اصل آب بودن باهم مشتركند ودر شكل وقيافه تفاوت دارند. تمامي فلاسفه بدون اختلاف قائل باشتراك وجود واختلاف ماهيت هستند. شاعر فيلسوف ميگويد يعطي اشتراكه صلوح المقسم كذاك اشتراك معني العدم يعني همان طور كه كلمه موجود به تماي موجودات قابل تطبيق است كلمه عدم هم كه نقيض وجوداست بهمه معدومات قابل تطبيق است. وجود و عدم يك حكم دارند. همان طور كه عدم اصل معدومات است ويكي بيشتر نيست وجود هم بايد اصل موجودات باشد ويكي بيشتر نباشد. وجود و عدم يا هستي ونيستي را با يكديگر قياس كرده اند با اينكه قياس در اصول و فروع دين باطل است. اشتراك معدومات در مفهوم عدم دليل اشتراك موجودات در اصل وجود نيست. ممكن است ويا لازم است مبدء پيدايش موجودات اصول مختلف باشد مثل اينكه مبدء رطوبتها آب، ومبدء خشكيها خاك است اجسام از مبدء ماده وروشنيها از مبدء نور ظاهر ميشود. ندانستن دليل نبودن نيست. چقدر زياد حقايق مختلف هست كه انسان نميداند اشتراك وجوديها كه ماده رابي شعور ميدانند آنراجلوه اي از اصل باشعور بنام وجود دانسته اند وندانسته اند كه جلوه ومتجلي يك حقيقت بيشتر نيست. ممكن نيست مبدء و مشتق داراي دوخاصيت باشند آنهم دوخاصيت متباين بنام علم وجهل. ميگويند اگر در فضا دواصل متبا ين، اصل وجود خدا واصل وجود خلق باشد دواصل متباين در يك ظرف بنام فضا قابل ظهور نيست كه مزاحم يكديگر ميشوند ويكي از آنها ديگري را دفع ميكند. وندانسته اند كه بين مجردات وماديات مزاحمت وبرخورد قابل ظهور نيست. مجردات مانند نور وماده وروح وبدن بايكديگر مزاحمت ندارد. مزاحمت خاصيت برخورد ماده واجسام است نه بين مجردات واجسام مانند روح وبدن يانور وهوا. مشاهده ميكنيد در عين حال كه اجسام وماديات از يكديگر منفصلند بهم اتصال دارند ودر عين حال كه زنده اند ميميرند، ياروشنند و تاريك ميشوند. شما فلاسفه كه آفرينش را يك اصل بنام وجود ميدانيد وماهيت را جلوه آن اصل اگر آن اصل در ذات خود ميت است حيات از كجا پيدا مي شود؟ ويا اگر آن اصل وجود در ذات خود ساكن است نيروي حركت از كجا پيدا ميشود؟ ويا اگر آن اصل وجود در ذات خود تاريك است روشنائي از كجا پيدا ميشود؟ اگر اصل وجود در ذات خود خدا است خلق از كجا پيدا ميشود؟ اين همه اختلافات ذاتي بين موجودات مانند موت وحيات محال است كه از يك اصل بسيط قابل ظهور باشد. قهرمان علم ودانش مولا ع ميفر مايد: خدا عرش خودرا از چهار نور آفريده است. نور سفيد كه سفيديها در ماده از آن پيدا ميشود ونور زرد كه زرديهااز آن، و نور سبز كه رنك سبز در ماده از آن ظاهر ميشود ونور سرخ مبدء سرخيها از آن پيداميشود. تعدد اصول اول وتنزه وجود خدا از مشابهت با آنها از واضحات است. شما فلاسفه يونان منکر آن اصول متعدد شده وخلق وخالق را يك جنس ويك حقيقت ميدانيد. وجود يا ماده بي شعور را مبدء اين همه شعور ودانش ميدانيد.پس بسيار در اشتباهيد. بت علمي براي علما ساخته ايد. خدا منزه است از اين وصف وشباهتها.اختلاف موجودات در موت وحيات و نور و ظلمت برهاني است قاطع بر تعدد اصول آفرينش وتنزه ذات مقدس خدااز مشابهت با آنها.

با اين حساب عقيده فلاسفه وماديون كه براي پيدايش اينهمه موجودات مختلف بيش از يك اصل بنام ماده ويا وجود قبول ندارند اشتباه است بلكه اصل ديكري لازم است كه منشاءاين همه اختلافات باشد، واصل سوم لازم است كه آفريننده اين اصول واختلافات است. ودر اين جا اصوليكه مبادي اين اختلافات عجيب وغريب است قابل توضيح است

اصول آفرينش:

اصل اول براي ايجاد مبادي اين اختلافات عجيب وغريب ذات مقدس خداوند است. زيرا هيج فعلي بدون فاعل وصنعتي بدون صانع قابل ظهور نيست ظهور خلق بدون خالق ازمحالات است.

اصل دوم: موادي كه مبدء ظهوراجسام قابل مصرف وقابل تصرف است. اينهمه اجسام وهياكل بدون مبدئي كه قابل رؤيت وقابل تصرف باشد محال وممتنع است.

اصل سوم: مبدئيكه موجب حيات وحركت در اجسام ومواد ميگردد زيرا حي وميت وساكن ومتحرك ازيك اصل قابل ظهور نيست. زيرا آن اصل اگر در ذات خود سكون است حركت قابل ظهور نيست واگر بحركت ذاتي متحرك است سكون قابل ظهور نمي باشد زيرا هيج ذاتي از ذات قابل سلب، ويا ذاتي براي ذات قابل اثبات نيست. همين طور موت و حيات.

اصل چهارم: اين رنگهاي مختلف زرد وسرخ وسفيد وسبز وبنفش. اين پنج رنك هم از يك مبدء قابل ظهور نميباشند. در اين جا فرمايش مولا ع قابل قبول است كه فرمود نور عرش خدا از چهار نور تشكيل شده است. وامام صادق ع در تعريف حروف اول آفرينندگي در تعريف اسماء وحروف تكويني، نه کتابتي، فرمود لون خالص پيش از صباغي چهار لون است: سرخ وزرد وسبز وسفيد. وحقير مولف درمشاهدات خود لون بنفش را هم كه ديدم اضافه نمودم. در نتيجه انوار پنج گانه مبادي پنجگانه لازم دارند كه از يك مبدء قابل ظهور نيستند. پس انوار پنج گانه كه مبدء رنگهاي پنجگانه هستند باضافه ماده كه مبد ءاجسام هستند باضافه ذات مقدس خداوند مبادي هفت گانه آفرينش هستند.

تنها ايرادي كه فلاسفه بر اين اصول متعدد دارند وقائل به يك اصل شده اند وهمان يك اصل را مبدء خلايق دانسته اند تزاحم وتعاني اين اصول با يكديگر است. ميگويند در يك ظرف كه فضاي آفرينش است دوجنس يا اجناس متباين ومتضاد قابل ظهور نيستند زيرا كه با يكديگر تزاحم دارند. هر كدام ديگري را در ظرف وجود خود راه نميدهد. خدا كه يك وجودنا متناهي است همه جارا فرا گرفته است. اصل ديگر كه مبدء مخلوقات است در كجاي اين فضا باشد؟ شما خدا پرستان ميگوئيد يك وجود نامتناهي كه خالق عالم وآدم است و محيط به زمان ومكان است همه جارا فرا گرفته است چگونه در يك ظرف كه فضاي نامتناهي عالم است دواصل متباين كه هستي خدا وهستي خلق است جا مي گيرند؟ بين آنها تزاحم وتعاني پيدا نميشودو يكديگررا دفع نميكنند؟ اگر وجود خدا در اين ظرف نامتناهي است وجود خلايق در كجاي اين فضا باشد كه جاي خالي باقي نمانده است؟ اگر ظرفي از هوا پر است براي آب جائي نيست واگر از آب پراست براي هوا جائي نيست؟ پس لاز م است بگوئيم يك وجود و يك هستي مبدء خلق وخلايق است وخلايق جلوه آن يك وجودند نه اين كه صنعت اوباشند زيرا دوجود متباين، وجود صانع ومصنوع در يك ظرف جاي نمي گيرند و تزاحم پيدا ميشود. واگر خلايق جلوه او باشند مانعي ندارد. مانند دريا كه در دل خود نهنگ وماهي ميسازد يا تبديل به يخ ميشود. يخ وماهي جلوه آب هستند نه اين كه مخلوق آب باشند. اقيانوس فضا از وجود خدا پراست. براي غير خدا جائي نيست كه در آنجا باشد. غير خدا در كجاي فضا خلق شود كه مزاحم خدا نبا شد؟

واما جواب اين اشكالات، كه اگر بي جواب بماند چنانكه در تاريخ بي جواب مانده است، موجوديت خدا ويا خلق خدا زير سوال ميرود،اين است كه ميگوئيم اولا وجود خدا در فضا قابل قياس بوجود ماهي ها در دريا نيست. دريا مجموعه ايست از املاح مختلف و متفاوت كه خداوند آن املاح را خلق ميكند وماهيهارا مي آفريند و با خلق اين ماهيها چيزي بر آب دريا كم وزياد نميشود. بعلاوه اگر املاح مختلف نباشد خدا قدرت دارد آب را تبديل باملاح مختلف كند پس با خلق املاح چيزي بر آب كم وزياد نميشود. اما ذات مقدس خدا يك حقيقت نامتنا هي احدي الذات است كه بجز خود چيزي نيست. تصرف خدا درذات خود به اراده خدا ويا غير خدا محال وممتنع است. بعلاوه ساخت وساز از تركيب دواصل قابل ظهور است. در ذات خدا چيزي غير خدا نيست كه از آن چيزي خلق كند كه غير اوباشد. خدا در وجود خود يك اصل مجرد نامتناهي از علم وحكمت است. علم مطلق حيات و قدرت هم هست. همان طور كه علم وحيات وقدرت انسان در بدن مزاحم بدن نيست علم وحيات هم در ذات خدا مزاحم مخلوقات خدا نيست پس ساخت چيزي در ذات خدا از ذات خدا كه علم وحيات است محال است وقدرت به محالات تعلق نمي گيرد.

واما تزاحم دو اصل متباين در ظرف فضا در صورتي درست است كه آن دواصل از ماده وماديات باشد. ماده وماديات درذات خود جسمند وجائي را اشغال مي كنند. وجود دو جسم در يك ظرف محال است وليکن در اصول مجرد از ماده و ماديات تزاحم وتعاني قابل ظهور نيست. مانند ورود روح در بدن و ورود نور در هوا. روح در بدن وارد ميشود همه جاي بدن را ميگيرد بدون اينكه احساس و يا مزاحمتي پيدا شود. پس مجردات كه روح و نور وفرشته و ذات مقدس خداوند متعالند با خود و يا اجسام تزاحم ندارند. تزاحم مخصوص جسمانيات وماديات است.

تعريف اصول مختلف و متباين براي ساخت وساز مخلوقات:

بر اساس نصوص صريحه ومشاهدات عيني، رنگهاي مختلف كه در ماده پيدا ميشود از نور بماده تعلق ميگيرد. نور در مركز تابش خود رنگ و روشنائي بوجود مي آورد پنج نوع رنگ وروشنائي از نور در مركز تابش پيدا ميشود رنگ سفيد ازنور سفيد، رنگ سبز از نور سبز رنگ زرد از نور زرد، و رنك بنفش از نور بنفش ورنگ سرخ از نور سرخ. نور و رنگ در مركز تابش خود دوحالت پيدا ميكند. حالت ثبوت و حالت تابش بدون ثبوت. در حالت ثبوت صفاو رنك درماده بوجود مي آورد. مثلا آب ماده ايست كه در ذات خود از دو اصل بوجود آمده است. نور سفيد وماده سياه وظلماني. نور سفيد در ذات ماده سياه متمركز ميشود و سفيدي بوجود مي آورد. همه جاي مادۀ سياه سفيد ميشود. چندين متر مكعب آب مجهز به نور سفيد ميشود. به سطح آب صاف و زلال نگاه كن چگونه نور سفيد در ذات آبها متمركزشده است كه بجز صفا وروشنائي چيزي ديده نمي شود. هم چنين سطح آينه وشيشه نوراني. مادۀ آب به نور سفيد كه رنك سفيد است مجهز شده نور در ظاهر وباطنش صفا و روشنائي بوجود آورده است. كمي هم سياهي ماده از دل نور قابل نمايش است كه از آن تعبير به رنگ آبي ميشود. همين طور هواي صاف و زلال. شبها به هيكل هوا وآب نگاه كنيد مجهز به رنگ سفيد متمايل برنگ ابي است. از سياهي ماده آب كه ماده ظلماني بوده، رنگ آبي بجا مانده است. اگر نور سفيذ از ذات اب وهوا گرفته شود ماده ابي بسياهي مطلق بر ميگردد. وليكن بر اساس هندسه آب وهوا سازي خداوند متعال، که چند واحد نور سفيد بمواد اب هوا تعلق گير د تاكمي هم سياهي اصلي بجاي خود بماند و به رنگ آبي جلوه كند، آبي بنظر ميرسد. فاصله موادي كه هوارا تشكيل ميدهد از مواديكه اب را تشكيل ميدهد بيشتر است. يك متر مكعب هوا شايد بميزان يك دهم متر مكعب آب وزن داشته باشد چون ملكولهاي داخل يك متر هوا از آب كمتراست درنتيحه وزن آب از هوا بيشتر ميشود. همين طور يك سانتي متر مكعب اجسام وفلزات مختلف با باهم تفاوت سنگيني سبكي دارند.

پس لاز م است بدانيد هرمخلوقي در عالم از دو اصل نور وماده بايكديگر تركيب شده اند که فرمودند: كل مولود وممكن زوج تركيبي... خداوند بانوريكه در اجسام ثابت نگه ميدارد موجودات مختلف ومتفاوت خلق ميكند از تحول ذاتي مواد عالم واجسام كه در وضع ثابت ورنگ ثابت جلوه ميكند تعبير به( جعل) ميشود.آنچنان نور ها ورنگها درذات ماده متمركز وثابت ميشوند كه علماي طبيعي خيال كرده اند نور وماده يك اصل ويك حقيقت است وزوجيت اصول را مانند وجود خدا منكر شده اند. ازاين ساخت وساز وجودي كه نور ونيرو در ذات ماده متمركز ميشود وثابت مي ماند تغبير به( جعل )ميشود و از ايجاد مصالح و ترتيب آنها مانند تابش نور بر ماده تعبير به ( خلق ) ميشود. مانند آيه: خلق السماوات والارض... وخلق الليل والنهار... طبيعيون وفلاسفه هرگز نمي توانند بفهمند كه اصول اوليه چگونه بدون سابقه ايجاد شده وچگونه بعدم بر ميگردد وچگونه نو ر وماده در ذات ووجود يكديگر قرار ميگيرد كه تشخيص آن دو از يكديگر محال ميگردد. خداوند در آيه اول سوره انعام مي فرمايد نور ايجاد نمودم ماده ظلماني ايجاد كردم واين دواصل را با يكديگر تركيب ذاتي نمودم. كلمه( جعل) را كه لازم است به دو مفعول متعدي شود به يك مفعول تمام مي كند و ميفرمايد در فضاي آفرينش كه نا متناهي وعدم مطلق بود نور وماده ايجاد كردم و با اين نوروماده خلايق را خلق كردم. حقيقتا فهم اين سه عمل كه چيزي بدون سابقه خلق كند وارجاع شيئ موجود بعدم مطلق ويا تغيير ذوات ازموت به حيات واز حيات بموت واز نور به ظلمت واز سكون به حركت از عهده انسان خارج است. اين جعل ذوات را نمي توانند بفهمند چه برسد كه بتوانند خلق كنند. چطور انسان مجعول ومخلوق بتواند با يك قدرت نامتناهي برابري كند وهيچ امتيازي بين او و خالق او باقي نماند؟ همه جا دانشمندان گفته اند شريك الباري ممتنع است يعني از قدرت واراده خدا خارج است كه خدائي مانند خود بسازد. زيرا يك خداي نامتناهي قابل تكرار نيست.

پس توانائي بر آن سه عمل مخصوص ذات مقدس خداوند متعال است. اجتماع نقيضين از اين جهت محال است كه شما عدم را در حد وجود قرار ميدهيد وميگوئيد خدا عدم خلق كند اگر عدم خلق شود كه ديگر عدم نيست !. عدم يعني غير مخلوق. امتيازات ذاتي خداوند متعال قابل تحويل بديگري نيست. ايجاد تحزيه وتركيب در يك واحد احدي الذات محال است. ذات مقدس خداوند متعال فاقد جرمانيت وجسمانيت است. مجرد است و بجز خود چيزي نيست. از قدرت خدا واز قضاوت عقل ومنطق خارج ا ست كه خدا در ذات خودش تصرف كند چيزي از ذات خود كم كند ياچيزي اضافه نمايد. احدي الذات قابل تجزيه وتركيب نيست. از عقل وقدرت بشر خارج است كه بتواند فكر وانديشه خودرا در ذات خدا بكار برد. عقل وانديشه انسان مخلوق خدااست وبين خدا وانسان حجاب است، كه باحجاب نميشود پشت حجاب را ديد. ائمه اطهار ع كه متخصص مسائل خدا شناسي هستند مردم ودانشمندان را از بكار بردن عقل وفكر در ذات خدا نهي کرده اند وگفته اند هر چه بيشتر فكر كنيد از مقصد دور تر ميشويد. ائمه اطهار ع يك قاعده كلي غير قابل نقض درباره شناخت ذات مقدس خداوند متعال اير اد فرموده اند كه آن قاعده را( حديث حدين ) مي ناميم. گفته اند همه جا فكر خودرا در خداشناسي از دوحد خارج نمائيد: حدٌ تشبيه و حدٌ تعطيل. حد تعطيل بمعناي اين كه قضاوت عقل وشعور خودرا در خداشناسي تعطيل ننمائيد. نگوئيد خدا نيست و خدا كجا بوده است. خدا هست. خدا فوق همه كائنات است. محيط ومسلط بر تمامي موجودات است. اگر ميتواني منكر خودت باشي منكر خدا هم باش. زيرا دلالت مخلوق بر خالق از واضحات وضروريات است. پس بدليل اين كه خودت هستي خدا هم هست. حال به خودت بگو اكنون كه خداهست بروم با فكر وشعور خود اورا پيدا كنم. چنانكه همه چيز را باعقل خود در مي يابم خداراهم با شعور خود دريابم. دراين جا عقل خودرا فعال ميكني تا خدارا بيابي، چنان كه كوه وصحرا ودريا را در مي يابي. اما بدان كه خدا بتمام وجود تباين وجودي با خلايق خود دارد. ذره اي ذات وصفات ذاتي خداشباهت به وجود مخلوقات ندارد. خدا از نظر شباهت وجودي وصفات ذاتي باخلايق مانند دوجنس نور وظلمت است. ذره اي از آنچه در نور هست در ظلمت نيست واز آنچه ظلمت هست در نور نيست. هيج مناسبتي بين خدا وخلق نيست تا بتواني در يك ميليارديم اثر وجودي خلق را در خالق يا اثر وجودي خالق را در خلق پيدا كني. جنسيت ذات وصفات ذاتي خدا در خلق قابل ظهور نيست. نمي توانيم مشابهتي بين ذات خدا وذات خلق پيداكنيم. پس فكر خودت را از خط مشابهت بين خود وخدا خارج كن. نگو خدا مبدأ خلايق است، مانند دريا كه مبدا قطرات است. خدا ايجاد كننده ذوات مخلوقات است. او مُبدءاست( به کسر دال) نه بفتح آن. مُبدء، بمعناي ايجاد كننده ذات موجودات است. دريا مَبدء قطرات بفتح دال است نه بكسر آن، و خدا مُبدء دريا وقطرات بكسر دال است بمعناي ايجاد كننده نه به معناي در يا نسبت به قطرات.

پس نميتواني چيزي در وجود خود ويا در عالم پيداكني كه شبيه خدا باشد تا خدارا از طريق شباهت خلق با خالق وياخالق بخلق بشناسي. در خط خدا شناسي خود رازخط مشابهت خلق با خالق خارح كن. نگو او مبدء خلايق( بفتح دال ) است. دوصفت (مَبدء المبادي وعلة العلل) جسارت بزر گ به ذات مقدس خداوند متعال است. فكر خود را در خدا شناسي از حد تعطيل و تشبيه خارج كن ودر حال تقاضا وانتظار باش تا خدا هر وقت صلاح بداند خودرا به تو معرفي كند. اين است معناي خروح از حدين. مگو خدا نيست كه درحد تعطيل واقع ميشوي، واورا تشبيه به چيزي مكن كه در حد تشبيه واقع ميشوي.

پس اگر از بحثهاي گذشته نتائجي بدست آوردي بدان كه آفرينش آفريدگان از شش اصل بدست آمده كه پنج اصل آن انوار پنج گانه سرخ وسفيد وزرد وسبز وبنفش است كه اين انوار درذات خود نامتناهي بوده واز مجرداتند. فاقد جرمانيت وجسمانيتند و باخود ومواد عالم برخورد وتزاحم ندارند. زيرا تزاحم وتعاني خاصيت ماده وجسم است. جنسي كه فاقد جسمانيت است مانند روح است كه وارد بدن ميشود ومزاحمت ندارد. اصول پنجگانه در ايجاد نور وروشنائي وحيات وحركت ورنك وزيبائي واتصالات وارتباطات بين مواد عالم واجسام مشتركند. واصل ششم ماده است كه در ذات خود سياه وانفصالي بوده و خداوند متعال آنرا ظلمات نا ميده است. مواد عالم كه درذات خود ذرات انفصالي بوده بوسيله انوار بيكديگر اتصال پيدا مي كنند، اين انوار به اراده خدا در ذات مواد واجسام عالم متمركز ميشوند كه از اين تمركز تعبير به( جعل) ميشود. پس كسانيكه مبدء اين اختلافات را يك اصل ميدانند كه خود بخود بر اساس حركت جوهري وذاتي رشد ميكند وبه اين صورتها ظاهر ميشود بي شك در اشتباهند. زيرا يك اصل در ذات خود منشااختلافات اصولي مانند موت وحيات وسياهي و سفيدي وتاريكي وروشنائي نميشود. بنا به فرمايش ا مام باقر ع اگر اصل اول در ذات خود حيات وحركت است موت وسكون از كجا پيداميشود؟ و يا اگر اصل اول در ذات خود تاريكي است نورانيت وروشنائي از كجاپيدا ميشود؟ اصول ذاتي مانند جسمانيت براي جسم ونورانيت براي نور از ذات چيزي قابل رفع نيست. اين اصول پنجگانه در وضع ذاتي خود نا متناهي و فاقد حد وحدودند. واصل ششم ماده است كه مبدء پيدايش اجسام واجرام ميشود واز مسير ساخت وساز، اصول پنچ گانه نور را بنمايش ميگذارد.

اصول ششگانه درذات خود از نظر ظهور ونمايش صفرند و چنانند كه گوئي نيستند و در مسير ساخت و ساز يكديگر را بنمايش مي گذارند. ماده انوار پنج گانه را بنمايش ميگذارد وانوار بارنگ وروشنائي خود ماده را بنمايش ميگذارد. گر چه فلاسفه نوررا چنين تعريف مي كنند كه: ظاهر بنفسه مظهر لغيره... ولي اين تعريف اشتباه است. نور بااين كه نا متناهي است در فضاي خلأ مطلق ذره اي نمايش ندارد مگر اينكه باماده تركيب شود. بعد از تركيب، ماده ونور يكديگررا نمايش ميدهند. نور خورشيد وماه جرم آنرا نمايش ميد هند وجرم آن نور را، ودر صورت انفكاك وا فتراق، با اين كه فضا از نور ملاء مطلق است مثل اين است كه خلاء مطلق است و ذره اي روشنائي پيدا نميشود. اين انوار هركدام به اراده خدا در ذات مواد واجسام متمر كز ميشوند وبر پايه تمركز خود وهندسه تركيبي ماده، حيات وحركت ورنگ وزيبائي بوجودميآورند.

پس كساني كه خلايق را در وضع ابتدائي، يك اصل ميدانند كه خود بخود بدون اراده فاعل بر خلاف وضع ذاتي خود نمايش پيدا ميكند بي شك در اشتباهند. زيرا صنايع هرگز برخلاف وضع ذاتي اصول خود، نمايش پيدا نميكند بلكه اصول در لباس فروع چنانكه هستند نمايش دارند. يك اصل ويك حقيقت در مشتقات خود منشأ اختلاف اصولي مانند موت وحيات نمي شود. اين اختلافات سلبي واثباتي و سكون و حركت و موت و حيات برهان تركيب اصول مختلف با يكديگر است. تمامي كمالات از طريق بذل و بخشش درعالم پيدا ميشود. روح حيات وحركت را به چيزي ميدهند و ميگيرند. رنگ وروشنائي به چيزي ميدهند وميگيرند واين دادن وگرفتن ها بر مدار سه اصل قابل ظهور است. اول بخشنده فيض. دوم فيض قابل بخشش. سوم فقير مستحق بذل وبخشش. مثلا خدا بخشنده روح حيات است ماده ميت مستحق بخشش روح حيات است روح حيات وحركت هم فيضي كه بمستحق بذل وبخشش ميشود. اين اصول شش گانه يعني ماده وانوار پنج گانه، مصالح ساخت وساز خلايق است كه ابتدا بدون سابقه ايجاد شده وبا يكديگر تركيب ميشود. كليه كمالات وخاصيتها اثر تركيبي اصول مختلف با يكديكر است نه اثر ذاتي مواد عالم.

اصل هفتم در اين رابطه ذات مقدس خداوند متعال است كه با اراده خود همه چيز را آفريده وخود بدون آفريننده، ازلي وابدي ميباشد. خدا در ذات خود يك اصل مجرد احدي الذات است كه كه بين او و اصول خلايق تزاحم وتعاني قابل ظهور نيست. كه گفتيم مجردات كه فاقد جسمانيت وجر مانيتند باهم تزاحم ندارند. خدا يك حقيقت نامتناهي فوق زمان ومكان است. فوقيت وجودي نه فوقيت زماني ومكاني. به ذات خود به كسي وچيزي برخورد ندارد. اصول هفت گانه كه از آن جمله ذات مقدس خداوند متعال است پيش از تركيب وساخت وساز قابل ظهور وقابل روءيت نيستند زيرا كه فاقد حدود وشكلند و بعد از ساخت وساز وشكل گيري قابل ظهورند وذات مقدس خداوند متعال كه قابل شكل گيري نيست، غيب مطلق است مگر اينكه خود را به قلب بندگان معرفي كند، همانطور كه مولا فرمودند: تراه القلوب بحقايق الايمان....

مواد عالم واجسام كه واحد عددي و در ذات خود منفصل از يكديگرند محدود وقابل شمارشند وذاتا محدود ومتناهي ميباشند. خلاء وملاء فضائي از آنها قابل تصور است. گاهي در فضا متراكمند و بصورت كوههاو كرات ظاهر ميشوند وگاهي خلاء فضائي از آنها پيدا ميشود اما انوار پنج گانه وذات مقدس خداوند متعال كه مجرد وفاقد جسمانيت وجر مانيتند ذره اي خلاء فضائي از آنها قابل ظهور نيست. ماده ومشتقات ماده كه واحد عددي وقابل شمارشند نميتوانند نامتناهي با شند زيرا جسمانيت وحدود لازمه ذات آنها است. خداوند متعال هم آنهارا قابل شمارش ميداند كه مي فرمايد: لقد أحصاهم وعدٌهم عدٌا.... محدوديت لازمه ذات انهاست ولا زمه ذات قابل رفع نيست. پس مواد درذات خود واحد عددي، وانوار واحد مبدئي، وذات مقدس خداوند متعال فوق عدد ومبدء است كه دائم غيب از افكار وانظار است و باعلم ودانش بشر قابل وصف وتعريف نيست مگر اينكه خودرا چنانكه هست تعريف كند. لذا گفته اند اسماءالله توقيفيه است و دستور داده اند که: صفواالله بما وصف به نفسه... اسماء واوصافي مثل مبدءالمبادي و علةالعلل و واجب الوجود که براي خدا گفته شده وصف اصول ومبادي خلايق است و مناسب ذات مقدس خداوند متعال نيست بلكه توهين به ذات مقدس است. وحدت وجوديها اين اسماء را براي خداساخته اند كه ذات مقدس خدارا اصل مخلوقات شناخته اند. ذات خدا مبدء موجودات( بفتح ميم ودال )نيست بلكه مُبدء( بضم ميم وكسر دال )است، بمعناي آفريننده.

تا اينجا اصول شش گانه كه مبادي عالم خلقت است روشن شد وعقيده فلاسفه را كه قائل به يك اصل بنام وجودند وهمان يك اصل را مبدء اين خلايق واختلافات ميدانند ابطال كرد. وچنانكه در ابتداي اين كتاب روشن گرديد خلايق صنعت خدايند نه اينكه جلوه اوباشند. او در كجا نيست كه لاز م است در آنجا جلوه كند؟ اگر عالم خلقت جلوه اواست اين همه تاريكي وظلمت از كجا پيداشده است؟ خلاء فضائي از وجود نا متناهي غلط ومحال است.

گفته شد كه صنايع خدا وخلق وهر نوع صنعتي گر چه تراش يك قطعه چوب باشد بر مدار چهار كلمه قابل وقوع است. اول وجود فاعل وآفريننده. دوم مواد اوليه ومصالح ساخت وساز. سوم هندسه خلقت وقاعده و قانون ساختماني. چهارم علت غائي وهدف آفريننده از ساخت وساز. هر يك از اين چهار كلمه بجاي خود علت تام وتمام است كه منهاي هر كدام ازآنها، صنعت قابل ظهور نيست. اگر شما توانستيد يك حركت كوچكي را منهاي هر يك از اين چهار کلمه اثبات كنيد ما دست شمارا مي بوسيم. كجاممكن است از يك اصل بنام ماده ويا وجود مطلق اين همه صنايع وعجايب قابل ظهور باشد كه يك وجود، هم فاعل باشد، هم مواد ومصالح وهم هندسه خلقت وهم علت غائي وهدف نهائي! اينهمه خلايق اگر خالقند پس مخلوق کجا است واگر مخلوقند خالق كجا ميباشد؟

واكنون در اطراف علت غائي وكيفيت وهدف خدا از ساخت وساز عالم وآدم بحث خودرا ادامه ميدهيم

ابتدا آيه قرآن وحديث قدسي را در بيان علت غائي خلقت بيان ميكنيم وبعد دلائل عقلي ونقلي را. خداوند تعالي در سوره( دخان) ميفرمايد: ماخلقت الجن والانس الا ليعبدون يعني جن وانس را فقط بمنظور عبادت خلق کردم. بعضيها آيه: ما اُريد منهم من رزق ما اريد ان يطعمون... را طعام دادن به خدا تفسير كرده اند كه اين تفسير كاملا اشتباه است زيرا كسي فكر نمي كند كه خدا طعام لازم دارد خلايق طعام لازم دارند نه خدا. معناي ايه اين است كه من خلايق را براي خوردن وچريدن خلق نكردم بلكه براي اطاعت ومعرفت آفريدم. تفسير وترجمه عبادت هم شاگردي استاداست. يعني بمنظور كسب علم ومعرفت انهارا خلق كردم. احاديث واهل لغت هردو ميگويند: من أصغي الي ناطق فقد عبده فان كان الناطق عن الله فقد عبد الله وان كان الناطق عن الشيطان فقد عبد الشيطان... هركس بسخن كسي گوش دهد اورا پرستيده است. اگر گوينده از خدا ميگويد شنونده خدارا پرستيده واگر گوينده از شيطان ميگويد شنونده شيطان را پرستيده است. بندگي غيراز بردگي ميباشد. برده فقط اسباب وابزار دست مولا است ولي بنده شاگرد مولااست.عبوديت به معني ياد گرفتن است.اين آيه شريفه: ماخلقت الجن والانس الا ليعبدون، ( ليعرفون ) تفسير شده است. حضرت رسول اكرم (ص) كه شاگرد خاص و خالص خداوند متعال است واز غير خدا كلمه اي ياد نگرفته و دانشگاهش غار حرا واستادش خداوند متعال بوده است، در تعريفش ميگوئيم: أشهد ان محمدا عبده ورسوله.... پس عبادت بمعناي شاگردي استاد است. وقتي كه عبادت بكمال ميرسد خدا اورا بنده خود ميداند. بزرگ ترين افتخار ويا نشان ومدال حضرت رسول ص همين است كه ميگوئيم: اشهد ان محمدا عبده ورسوله.... بزرگ ترين سرمايه انبيا و اوليا علم آنها است كه اين علم را از خدا فرا گرفته اند. تا امروز پيغمبري ويا وليي از اولياء خدا از مكتب بشر ظاهر نشده وهيج استادي غير از خدا نتوانسته است پيغمبري و يا امامي پرورش دهد. پيغمبران شاگرد خدا ودانشگاهشان بيابان وصحرا بوده است. آن شاعر چه خوب ميگويد: نگار من كه به مكتب نرفت وخط ننوشت به غمزه مسئله آموز صد مدرس شد. آن بزرگوار در غار حرا از طريق تامل وتفكر در عظمت خدا وكائنات علم ماكان ومايكون وما هوكائن را فرا گرفت وسيد بشريت از اولين وآخرين شناخته شد كه خدا فرمود: وما أرسلناك الا رحمه للعالمين.... پيدايش انسان عارف وكامل بزرگترين هدف خداوند متعال از خلقت عالم وآدم است. ساعتي كه آن بزرگوار در حالات معراجي ودر ملاقات پروردگار قرار گرفت خداوند دست اورا گرفت و فرمود: أنا وانت وخلقت الاشياء لاجلك.... من كسي مانند تو را ميطلبم كه خداي خودرا چنانكه شايسته است بشناسد بقيه آنچه هست براي توخلق كرده ام. تنها هدف خدا از خلقت عالم وآدم پيدايش معرفت است وتنها كسي که ميتواند خدارا چنانكه هست بشناسد انسان عارف است. منهاي انسان آنچه هست شيئ است كه براي انسان خلق شده وانسان هم فقط براي معرفت خلق شده است. طرف خطاب وگفت وگوي خدا در عالم فقط انسان است. بقيه، وسائل زندگي انسان است. خدا غير از انسان هدفي ندارد زيرا كه فقط انسان است که ميتواند با علم ومعرفت خود هدف خدارا پر كند، وانسان هم بجز خدا كسي ندارد كه هدف او را پر كند. مولا ع در مناجات خود با خدا ميگويد: الاهي كفي بي عزٌاًان تكون لي ربا و كفي بي فخرا ان اكون لك عبدا...وحقيقتا هم انسان با مالكيت اشياء نميتواند قانع شود و افتخار كند كه زمين وآسمان وكوه دريا وصحرا دارم. فقط خدا ودانشمندانند كه هدف خدا وانسان را پر ميكنند و مي توانند رضايت اورا در زندگي بدست آورند. پس يگانه هدف عالي خدا وانسان درزندگي فقط پيدايش معرفت است واگر معرفت نباشد عالم وآدم هيچ وپوچ است. انسان منهاي معرفت به خدا واولياء خدا صفر مطلق وبلكه منهاي صفر است. اينهمه عذاب براي خودساخته وداغ اين زندگي دنيائي به دلش مانده است وبالاخره آرزو ميكنند كه اي كاش خاك بودم وخلق نمي شدم.خداوند تعالي ميفرمايد: يقول الكافر ياليتني كنت ترابا...

و باز خدا هم منهاي انسان عارف مجهول مطلق است كه خودرا منهاي انسان عارف ومومن گنج زير خاك ميداند وميفر مايد: كنت كنزا مخفيا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لكي اعرف... اگر انسان عارف مانند مولا وائمه وامثا ل آنها نبودند وخلائق همه وهمه مانند معايه ها وشمر ويزيد ها بودند چگونه خدا در فضاي فكر آنها خود را خدا بداند؟ علم وعرفان همه جا بين دوعالم قابل ظهور است با بودن خداي تنها بدون انسان يا انسان تنها بدون خدا معرفت خدا قابل ظهور نيست. مثلا كسي مانند علي ع تنها دربيابان زندگي كند ودربيابان از دنيا برود مثل اين است كه نبوده است. نه كسي اورا شناخته نه او كسي را. پس همه جا علم ومعرفت بين دو عالم قابل ظهوراست. با يك گل بهار نميشود. لذا از نزديك به ازل كار خدا خلق انسان وتربيت انسان است. خدا درذات خود يك موجود نامتناهي است. فضاي آفرينش هم يك فضاي نامتناهي است. در اين ميان انسان موجودي است كه به عدد شمارش ميشود ويك حقيقت نامتناهي به اعداد قابل اشاره وشماره اكتفا نميكند. پس خدا از نزديك به ازل، كه چيزي نزديك به ازل پيدا نميشود، تا به ابد انسان خلق ميكند وبمعرفت كامل ميرساند. وسع كرسيه السماوات والارض ولا يؤدهُ حفظهما وهوالعلي العظيم.... لذا ميگوييم اي انسان بدنبال علم ومعرفت باش و خود و خدا را بشناس والا از خلقت خود پشيمان خواهي شد.

پس عقل وعلم سليم قضاوت ميكند كه خدا مليون مليارد عالم در زمان ما ومليون مليارد عالم وآدم در گذشته ها داشته كه آنها را به ثمر رسانيده وبعلم ودانش كامل مجهز نموده است واين انسانها كه در قرون گذشته بكمال رسيده اند به عنوان نبي وامام مامور تربيت انسانهاي آينده ميشوند. باين ترتيب هرعالَمي مانند عالمي كه ما در آن زندگي مي كنيم دانشگاهي از دانشگاههاي خداوند متعال است که در اختيار اساتيدي قرار ميگيرد كه از دانشگاههاي پيش از آن فارغ التحصيل شده وباين دانشگاه آمده اند تا مارا تربيت كنند وبثمر برسانند. بهتر اين است كه فكر كودكستاني خودرا رها كنيم ومعارفي متناسب با خدا واولياء خدا پيدا كنيم.

شما ميتوانيد بپرسيد اين آدم ابوالبشر وحواي ام البشر كه مانند دو بوته گياه وكودكي خردسال از زمين روئيدند آيا تحويل بيابان وجنگل شدند يا تحويل انساني كه مربي آنها باشد؟ اگر كودك پس از تولد تحويل بيابان وجنگل شود چه سرنوشتي پيدا ميكند جزاين كه طعمه درندگان شود؟ انسانهائي كه به كمال ميرسند آرزو ميكنند كه خدا عالمي بصورت دانشگاهي بسازد وآنها مامور تربيت آن دانشگاه شوند. همه جا اخبار واحاديث در شان ومقام ائمه نشان ميدهد كه خداوند در سرزمين مكه ادم و حوا را تحويل ائمه اطهار ع داد تا آنهاواولاد آنهارا تربيت كنند وبثمر برسانند. اين حديث را در كتاب( بلاغة الحسين) از حضرت سيد الشهداع بشنويد. روز عاشورا به اصحاب خود خطاب كرد وفرمود: معاشر اصحابنا والمعتصمين بنا اهل البيت أوَلا اُخبركم باول امرنا وامركم ليسهل عليكم احتمال ما انتم له معرضون؟ قالوا بلي يابن رسول الله قال نعم ان الله لما خلق آدم واستواه وعلمه اسماء كل شيء جعل محمدا وعليا و فاطمه والحسن والحسين اشباحا خمسه في ظهر آدم وكانت انوارهم تضيئ في الآفاق من الحجب والجنان فامر الملائكه بالسجود لآدم تعظيما له بان جعله وعاء لتلك الاشباح التي قد عم انوارها الافاق فسجد الملائكه كلهم اجمعون الا ابليس ابي ان يتواضع لجلال عظمه الله ولانوارنا اهل البيت فكان بإبائه ذالك من الكافرين.... درست در محتواي اين حديث دقت كنيد تا سابقه ائمه اطهار را بشناسيد. نمونه اين حديث زياد است. بزرگ ترين مدرك عظمت آنها همين است كه آنها انسان كامل به دنيا آمده اند وانسان كامل از دنيا رفته اند. دوران كودكي آنها بادوران جواني وپيري آنها فرق نميكند. حضرت زهراس وقتي متولد ميشود سر بسجده شهادتين ميگويد. رسالت پدر وامامت شوهر وفرزندان خودرا معرفي ميكند. واكنون به ترجمه حديث توجه كنيد. حضرت روز عاشورا بعد از آزمايش وامتحان كامل از اين كه يارانش باوفايند و جان بكف در خدمتند، براي پيدايش يقين واطمينان كامل در آنها كه امام آنها چه كسي است آنها را طرف خطاب قرار ميدهد مي گويد: اي دوستان ويارا ن باوفاي من آيا شمارا از بدو خلقت خودمان وشما آگاه كنم كه ما آل محمد در نزد خدا چه سابقه اي داريم؟ تا امام خود را بعظمت و مقامي كه در نزد خدا دارند بشناسيد ودر نتيجه، اين فدا كاري برايتان آسان گردد كه با چه كسي ودر چه راهي فدا كاري ميكنيد؟ عرض كردند بلي يابن رسول الله بفر مائيد. فرمود: آنجا كه خدا آدم و حوا را خلق كرد واسم هركسي وهر چيزي را به اوآموخت واورا دراعتدال علمي قرار داد شبحي وصورتي از ما آل محمد را به اونمايش داد. جدم رسول خدا و پدرم علي ومادرم فاطمه و نور حسن وحسين را بنظر آدم نمايش داد. آدم نگاه كرد و ديد كه سيماي نوراني آنها آفاق آسمانها وزمين را روشن كرده است. در اين نمايش بدليل اين كه آدم واولاد او را بما وابسته نمود و ما را پشتيبان او قرار داد و در اين ارتباط كه آدم وحوا در وابستگي بما عظمت يافتند فرشتگان را امر كرد آدم را سجده كنند. تمام فرشتگان آدم را سجده كردند به جز ابليس که برابر جلال وعظمت خدا و عظمت ما اهل البيت تكبر اورا فرا گرفت وسجده نکرد و در نتيجه كافر شناخته شد. گفته شد كه اين حديث در ميان روايات نمونه دارد كه اين چهارده معصوم انسان كامل بدنيا آمده اند و كامل زندگي كرده اند. كوچكترين اشتباه وجهلي در زندگي آنها، و عجز وضعفي در جواب سؤالات مشكل ومشكلتر از آنها مشاهده نشده است. بعلاوه حديث صحيح وصددرصد يقيني داريم كه فرمودند: الحجة قبل الخلق وبعد الخلق ومع الخلق.... پيش از خلقت آدم اول حجت خدا بوده وهمراه آدم وبعد از انقراض آدم حجت خدا بوده وخواهد بود.

چقدر خوب استكه علما ودانشمندان در امثال چنين احاديثي بيشتر دقت كنند تا موقعيت ائمه اطهار ع را چنانكه هستند بشناسند و به خود اجازه ندهند بدون نص صريح در مقام آنها بنشينند وآنها را مساوي خود و ديگران بشناسند. امثال چنين احاديثي از آنها يك معجزه علمي بحساب مي آيد. دانشمندي بجز آنها در تاريخ پيدا نميشود كه چنين سابقه اي از تولد تا مرگ داشته باشد. وقتي كه آنهارا مانند خودمان از تولد تا مرگ بدانيم از لطف خدا مايوس ميشويم كه چرا همانطور كه در رحم مادر به آنها كمالات داده است بما نداده كه گرفتار اين همه گناه ومعصيت شويم وبالاخره گرفتار جهنم شويم. بدانيم اين كمالات در آنها هم اكتسابي بوده است. نهايت اينکه آنها در دانشگاههاي پيش از دانشگاه دنيا ي ما كمالات خودرا كسب نموده و براي هدايت و تربيت ما سر كلاس ما آمده اند. كجا دانشمندي پيدا ميشود كه از ابتداي تولد تا انتها عالم كامل باشد؟ در خانه خدا متولد شود وآنهمه كرامات و معجزات داشته باشد؟ انسانها در مسير اعمال بد وخوب مستحق ثواب و عقاب ميشوند نه در نطفه و رحم مادر. كدام دانشمنداني هستند كه خداوند از تمامي پيغمبران عهد وپيمان گرفته باشد كه در اطاعت آنها باشند و در دنيا وآخرت وابستگي بآنها پيدا كنند؟ كدام دانشمند است كه حضرت ابراهيم بزرگترين پيغمبر بعد از حضرت خاتم ص آرزو ميكند كه از شيعيان اوباشد؟ كدام امام وحجت خدا است كه بيايد زندگي آخرت را دايركند و درهاي بهشت را بروي مردم باز كند؟ دانشمنداني كه كه كريم ترين آيات قرآن در شان آنها نازل شده، علم كامل الاهي بوسيله قرآن در سينه آنها جا گرفته و حجتهاي خدا بر كل بشريت هستند. سبحان الله ما اعظم هم واكرم شانهم واعزاركانهم. بهم بدءالله هذا الخلق العظيم وبهم يختم كمالاتهم ودرجاتهم. و إن شئت ان تعرفهم كما هم فيه، عليك بقرائة الجامعه الكبيره، تعرفهم كما هم عندالله تعالي. هم الصراط الاقوم وشهداء دار الفناء و شفعاء دارالبقاء والرحمةالموصوله والامانه المحفوظه التي أبت السماوات والارض والجبال ان يجملنها فحملها الانسان الشرور الظلوم الجهول.

هر شجره اي بانتظار ثمره، حق حيات پيدا ميكند. ثمره شجره بشريت قبول ولايت وامامت آنها است.

دراين حديث شريف كه روز عاشورا ايرادشده حضرت ميفرمايند خدا ولايت ما آل محمد را در ظهر آدم قرار داد. يعني ولايت ما را پشتيبان آدم واولاد آدم قرار داد. يعني آدم واولاد آدم در شعاع ولايت ما آل محمد حق حيات پيدا كردند. بديهي است كه هر شجره اي به انتظار ثمره حق حيات پيدا ميكند. اگر شجره اي از ثمرات وجودي خود منقطع شد حق حيات از آن سلب ميشود ومستحق آتش است.

## شجره بشريت هم بدليل ثمرات حيات بخش كه علوم ومعارف آل محمدع كه همان معارف توحيد وخدا شناسي است، حق حيات وادامه حيات پيدا ميكند واگر از ثمرات وجودي خودمنقطع گردد حق حيات ازآن سلب مي گردد ومستحق آتش خواهد بود. چه قدر انسانهائيكه در مسير فسق وگناه قرار گرفتند واز ثمرات وجودي خود كه ايمان وتقوا بود منقطع شدند ونابود گرديدند. لذا حضرت ع در اين حديث مي فرمايد كه خداوند ولايت ما آل محمد را پشتيبان آدم واولاد او قرار داد. انوار در اين حديث كه ميفرمايد: وكانت انوارهم تضيء في الآفاق من الحجب والجنان... و نمونه آن در قرآن كه خداوند خود را به نورانيت معرفي ميكند و ميفرمايد: الله نور السماوات والارض مثل نوره كمشكوة... علم خدا است. نمونه علم خدا يعني نور علم وحكمت خدا، ائمه اطهارند. نور در آيه نور، خورشيد وچراغهاي معمولي نيست. خورشيد وماه و ستاره اشيائند واين انوار درآيه نور اشخاصند كه همه جا در اخبار وروايات تفسير به ائمه اطهار ع شده اند. اشياء با نور ماه وخورشيد قابل روءيتند ولي عالم ودانا نيستند. خدا نور علم است كه به علم خود اين همه خلايق وعجايب را ساخته است. نور خورشيد تابندگي دارد، سازندگي ندارد اما نور علم سازندگي دارد گرچه تابندگي ندارد بقول شاعر اي شيخ قمر بهتر يا آنكه قمر سازد خوبي شكر بهتر يا آنكه شكر سازد بي علم، تو نتواني كز پيه كشي روغن بنگر تو بآن علمي كز پيه بصر سازد....

پس چگونه امام حسين ع بعد از شش هزار سال كه از خلقت آدم گذشته و به اين عالم آمده است ميگويد نور ما پنج تن پيش از خلقت آدم آفاق عالم را روشن كرده بود: وكانت انوارهم تضيء في الآفاق من الحجب والجنان... اين كره زمين دانشگاهي است كه خدا براي تربيت بشر ساخته ومليونها دانشگاه مانند كره زمين پيش ازاين دانشگاه ساخته شده وملياردها انسان مانند ائمه ع در آن دانشگاهها فارغ التحصيل شده اند كه از جمله آنها ائمه اطهارند. چقدر روايات در كتب بحار داريم كه فرمودند: ان الله تعالي خلق الف الف عالم والف الف آدم ونحن في آخر العوالم.... اين عالمها وآدمها كه پيش از اين عالم آفريده شده اند كجا رفته اند؟ آيا مر ده ونابود شده يا بكمال مطلق رسيده اند؟ ائمه اطهار از آن ادمها وعالمها هستند كه براي تربيت اهل اين عالم به كره زمين آمده اند آموزگاراني كه سر كلاس شمادانشجويان آمده و همه چيز ميدانند و شما نميدانيد. آنهارا قياس بخودتان نكنيد كه آنها در كلاسهاي پيش از شمادرس خوانده اند وبثمر رسيده اند. امام حسن عسكري عليه السلام ميفرمايد: روح القدس في الجنان الصاغوره ذاق عن حدائقنا الباكوره.... كدام دانشمنداني اين چنين پيدا شده اند كه از ابتداي تولد تاا نتها داراي معلومات كامل وصاحب علم لدني باشند وبگويند جبرئيل ها در مكتب ما آل محمد درس خوانده اند؟ كدام دانشمنداني اينچنين پيداشده اند كه از ابتداي تولد بتمامي علوم واسرار خلقت آشنائي كامل داشته و همه چيز را بدانند. صاحب علم لدني باشند و با اين لياقت در خانه كعبه متولد شوند ومادرشان به برکت اين كودك ايام حمل وزايمان از حيض ونفاس وتمامي آلودگي ها پاك ومطهر باشد؟ و آيات قرآن را پيش از نزول بخواند؟ كدام دانشمنداني هستند كه ازابتداي خلقت آدم امام او و امام فرزندان او تا روز قيامت باشند؟ كدام دانشمنداني هستند كه امام جامعه بشريت از پيغمبران ومومنين ومومنات تا انتهاي تكامل باشند وخدا از هر پيغمبري عهد وپيمان گرفته باشد كه امت خود را در انتظار حكومت آنها قرار دهد وابراهيم وپيغمبران ديگر از شيعيان او شناخته شوند؟ آن كدام امام است كه موعود الامم شناخته شده وتمامي بشريت فرج خود و بهشت خود را در انتظار ظهور او و قيام او بدانند؟ آنها همين امامها وچهارده معصوم پاكند كه علم كامل خدا بنام قرآن بر آنها نازل شده وعالم بما كان و ما يكون و ما هو كائن از ابتداي زندگي بشريت تا انتها بوده اند. بهترين آيات قرآن در شان آنها ناز ل شده وبتمامي علم قرآن كه علم خدا است آشنائي كامل دارند.

آنها از روز بعثت تا غيبت كبرا، حدود چهارصد سال مرجع مشكلترين سؤالات بشريت بوده و همراه مادر در رحم او و بعد از تولد تا انتهاي عمر يکنواخت مرجع سؤالات، و در جواب مشكلترين سؤالات عاجز نبوده اند. امام جواد ع در هفت سالگي ظرف هفته اي سي هزار مسئله مشكل را جواب داده ومرجع كل بشريت شناخته شده اند. سبحان الله ما اعظم شانهم واكرم انفسهم بهم بدءالله هذالخلق العظيم وبهم يختم في الدنيا والآخره كمالاتهم وان اردت ان تعرفهم كماهم عند الله تعالي فعليك بزياره الجامعه الكبيره تعرفهم كما هم عند الله تعالي.

فنر جع الي شرح الحديث المذكوره حتي تعرفهم بماهم عندالله تعالي. لا تقيسهم بالناس ولا تقيسهم بهم. هم الصراط الاقوم وشهداء دار الفناء وشفعاء دار البقاء والرحمةالموصوله والامانه المحفوظه التي ابت السماوات والارض ان يحملنها واشفقن منها فحملها الانسان الشرور انه كان ظلوما جهولا.

حديث روز عاشورا ميفرمايد خداوند ولايت خمسه طيبه را در ظهر آدم قرار داد. منظور از ظهر مظاهرت وپشتيباني است يعني ولايت ما آل محمد را پشتيبان زندگي آدم قرار داد تاروزيكه بثمر برسد. جامعه بشريت در مسير ولايت آنها حق حيات دارد اگر از سايه اين شجره كناررفت حق حيات از او سلب ميشود. ودر جمله ديگر در اين حديث ميفرمايد: وكانت انوارهم تضيئ في الآفاق من الحجب والجنان.... اين جملات در حديث كه صد درصد مطابق با آيه نور در قرآن است قابل توجه است. خداوند در آيه نور در سوره نور از علم خود تعبير به نور ميكند وچهارده معصوم ع را در اين آيات نمونه ومصداق علم كامل خود ميداند. ميفر مايد: مثل نوره كمشكوة فيها مصباح.... الي اخر. هر يك از معصومين را باجمله اي كه مناسبت باظهور او در اين عالم دارد تعريف ميكند. نور السموات علم خداوند متعال است. نور خورشيد روشنائي هست اما علم نيست و نور خدا علم است اما ازاين روشنائي ها نيست. با علم خورشيد را ميشناسيم ولي با نور خورشيد عالم نمي شويم. پس فكر كن چگونه امامي كه ششهزارسال بعد از خلقت آدم بوجود آمده علمش پيش از خلقت آدم آفاق افكار را روشن كرده بود كه فرمود: وكانت انوارهم تضيئ في الآفاق من الحجب والجنان.... اين آفاق فكر انسانهاي پيش از آدم وحوا است نه آفاق آسمانها وزمين. اين كره زمين دانشگاهي است كه خدا پيش از خلقت بشر ساخته و پيش از خلقت اين عالم مليونها عالم وآدم بوده اند كه بكمال مطلق رسيده اند. ائمه اطهارع از انسانهاي كامل شده پيش از اين عالم وآدم بوده اند كه بمنظور تربيت وتعليم دانشگاه كره زمين باين عالم آمده اند. همه جا در تعريف ائمه اطهارع گفته شده كه كه بعد از تولد سجده كرده اند. آلودگيهاي ساير كودکان از آنها ديده نشده است. طفل يك روزه ويك شبه مانند يك دانشمند بزرگ سخن گفته است.از دانشمند موثقي شنيدم در آن ايام كه مردم از رسول خداص معجزه شق القمر را خواستند وحضرت بآنها قول داد كه شب چهاردهم ماه شق القمر واقع شود حضرت خديجه كه به زهراس حامله بود وقتي شنيد كه پيغمبر ص چنين معجزه اي را قول داده است وحشت پيدا كرد كه اگراين معجزه واقع نشود چقدر رسوا خواهيم شد. بناگاه در حال وحشت داد زد كه: وافضيحتاه من كذب محمد! گفت اي واي اگر اين معجزه واقع نشود چقدر رسوائي پيدا ميکنيم! در اين وحشت از رحم خود صدائي شنيد كه مادر نترس كه اگر پدرم از خدا بخواهد زمين را به آسمان وآسمان را بزمين بياورد خدا اجابت ميكند. خديجه آرام گرفت وآن معجزه واقع شد وخداوند فرمود: اقتربت الساعه وانشق القمر... خداوند وقتي كه به پيغمبر ص خبر داد كه ميخواهد دختري باو مرحمت كند که مبدء نسل اوباشد و به او دستور داد كه بايد چهل روز از خديجه فاصله بگيرد و به نماز و روزه مشغول باشد رسول خدا ص خديجه را از چنين دستوري خبر داد وگفت مبادا ناراحت باشي كه مصلحتي در كاراست. زن وشوهر از يكديگر فاصله گرفتند بعداز چهل روز خداوند به رسول اكرم ص دستور داد كه همين الآن پيش از آنكه روزه خود راافطار كني بايد با خديجه تماس بگيري كه تقدير خدا بايد جاري شود. خديجه س مي گويد شب چهلم پيامبر ص به خانه آمد و با من خوابيد و بعد كه فاصله گرفت من در خود احساس حمل نمودم وبعد از مدتي زهرا را زائيدم. دخترم بلافاصله بعداز تولد به سجده افتاد وگفت: اشهدان لا الاه الا الله واشهد ان ابي رسول الله وبعلي سيد الاوصياء و ولدي سيد الاسباط.... اين داستان تولد حضرت زهرا بود كه پدر و مادر چهل روز با رياضت به استقبالش مي روند وراه ورودي او را آب وجاروب ميزنند و شوهرش اميرالمؤمنين ع كه در كعبه متولد ميشود و قرآن را پيش از نزول بر حضرت رسول ص قرائت ميكند وهمين طور يك يك ائمه اطهار ع بصورت انساني كامل ودانشمند بدنيا مي آيند و در ايام كودكي به علم وامامت مفتخر ميشوند.

اين چه مسأله اي است؟ اگر براي خدا ممكن است علم ودانش را مانند گوشت وخون در رحم مادر به انسان مر حمت كند چه مانعي دارد همه كس را در رحم به علم و دانش مجهز كند؟ خدائي كه اين قدر حريص است كه بندگان او به علم ودانش مجهز شوند چه مانعي دارد آنها را عالم وحكيم بدنيا آورد تا اين همه فساد ومفسده كه مولود جهل است بپا نشود واينهمه قتل وكشتار براه نيافتد. چرا تمامي انسانها در صفر معلومات متولد مي شوند؟

لازم است بدانيم كه تعليم وتربيت انسان بعد از آمادگي وانتظار او ميسر است. گرچه خدا به هر كاري دانا و توانا است وليكن سر نخ تعليمات بدست انسان است. تا انسان آماده نشود وعلم مطالبه نكند تعليمات قابل ظهور نيست. ائمه اطهار ع پيش از خلقت آدم تربيت يافته ا ند و بعلم ودانش مجهز شده اند و براي تربيت آدم به اين عالم سفر كرده اند. شايد كودكان دبستان هم سر كلاس تعجب كنند كه چرا آموزگار آنها ميداند وآنها نميدانند! وبعد ميفهمند كه معلم آنها پيش از آنها كلاس ديده وبه دانش رسيده است. گفته شد كه آدم وحوا بصورت دوكودك از خاك روئيدند و تحويل مربيان بهشتي خود شدند تا آنجا که به بلوغ وعقل رسيدند. بعد ديدند كه پدر ومادر مربي آنها همه چيز ميدانند وهر چه ميخواهند فوري براي آنها آماده ميشود. بجاي اين كه از آنها اطاعت كنند ودرس بخوانند تا بمقام آنها برسند، علم وهنر آنها را نقد و آماده مطالبه كردند. باآنها حسودي كردند و ندانستند كه از را ه تعلم ويادگيري به آنها ميرسند نه از راه بذل و وراثت. بر طبق روايتي از حضرت رضا ع در كتاب( عيون اخبار الرضا )كه سؤال شده گناه آدم وحوا چه بوده است؟ امام ع فرمود به مقام مربيان خود حسد ورزيدند واز آنها فاصله گرفتند. همين فاصله گرفتن از مربيان وتعليمات آنها هبوط شناخته شد. لازم شد محرو ميت ببينند تا قدر عافيت بدانند. علم ودانش به طريق بذل وبخشش ممكن نيست بلكه از راه تعليم وتعلم حاصل ميشود. اگر كودكاني مانند حضرت عيسي ديده شده كه در كودكي سخن گفته اند آن سخن گوئيها به كيفيت معجزه بوده، كه خدا به زبان آنها سخن گفته نه آنها به علم ودانش. زني با بچه اي در بغل خدمت رسول خداص رسيد و عرض كرد دليل نبوت شما چيست؟ حضرت فرمود اگر اين كودك نبوت مرا تصديق كند ايمان مي آوري فوري كودك صدايش بلند شد که يا اُمٌاه انه رسول الله... گاهي حيوانات به رسالت رسول خدا ص شهادت داده اند. در اين موارد زبان كودك يا حيوان در اختيار خدا قرار ميگيرد چونكه معجزات به اراده خدا است كودك به معجزه سخن ميگويد اما خودش نمي فهمد. اما ائمه اطهار ع با تجهيزات كامل به اين عالم امده اند بصورت تولد، تا كسي نگويد آنها خدايند.

با همه اين ابتلائات باز هم علي اللهي وحسين اللهي پيدا شده است. مثلا ما وقتي به كمال مطلق رسيديم و مانندائمه ع فارغ التحصيل شديم آرزو پيدا ميكنيم كه اي كاش عالمي وجهاني در اختيار ما باشد آنهارا تربيت كنيم. خداوند دعاي ما را مستجاب ميكند عالمي وجهاني خلق ميكند ومارا امام آنها و مربي آنها قرار ميدهد. بهمين كيفيت الآن خداوند مليونها مليارد عالم مسكوني مانند اين عالم دارد كه آنهارا تربيت ميكند. ائمه اطهار ع كساني هستند كه در آن عالم ها بكمال رسيده اند وبراي تربيت ما به اين عالم آمده اند تا مارا مانند خودشان بكمال برسانند. عالم خلقت منحصر به ما وزندگي ما نيست. جمله الحمد لله رب العالمين... را بخوان و بدان كه خداوند متعال چقدر عالم وآدم دارد. پس ائمه اطهار ع گرچه مثل ما و مانند ما بدنيا آمده اند ولي آمدن آنها به اين عالم مانند مسافري است كه به شهر شما وارد ميشود. نرجس خاتون مادر امام زمان وحكيمه خاتون عمه آن حضرت در انتظار امام زمان ع بودند اما هرگز بر حمل مادر امام آگاهي پيدا نكردند. شب نيمه ماه شعبان نرجس فشاري در خود احساس كرد. بناگاه ديد امام بدنيا آمده وبسجده افتاده است وآيه مربوط بخودش را ميخواند: و نريد ان نمن علي الذين استضعفوا في الارض....

پس اين زندگي دنيا بصورت دانشگاهي است كه براي امامها وبراي آنها ساخته شده است. نبايد مردم آنهارا مانند خود حساب كنند. گرچه ميگويند امام بعدي در خدمت امام قبلي درس خوانده و به امامت رسيده است اماامامي كه در كعبه متولد شده وپيش از نزول قرآن بر رسول خدا قرآن خوانده است چه نيازي به درس خواندن دارد. بقول مولوي: كار نيكان را قياس از خود مگير گرچه باشد در نوشتن شير شير.... شيري كه تو را مي خورد باشيري كه تو آن را مي خوري فرق دارد. درباره آدم وحوا ميخوانيم که در بهشت تحويل ائمه اطهار ع شدند ونظر به اينكه قدر آن زندگي را ندانستند وضع زندگي آنها در بهشت، كه هرچه ميخواستند آماده بود دروضع زندگي دنيا قرار گرفت كه لقمه ناني با زحمت بدست آورند واز آن تعليمات حيات بخش محروم بمانند.

داستان زندگي آدم وحوا در بهشت اين طور است که خداوند تعالي به ائمه فرمود مي خواهم زمين را بوسيله شما آباد كنم كه عاقبت بصورت بهشت در آيد. ائمه ع خودشان تقاضا كرده بودند جهاني در اختيار آنها باشد پرورش دهند. پس خداوند خواهش آنهارا اجابت نمود و خيمه اي ازنور سبز در سرزمين كعبه بپا شد كه گفته اند نور سبز آن دوازده فرسخ در دوازده فرسخ را گرفته بود. خيمه ها و خانه هاي اهل بهشت از نور ساخته ميشود. ممكن است شما ايراد بگيريد كه مگر سرزمين خشك بي آب و علف كعبه چطور ممكن است بهشت باشد! جواب اين است كه بهشتيان هر جا بروند همان جا بهشت است زيرا هرچه ميخواهند فوري آماده ميشود. احاديث مربوط به دوران حكومت امام زما ن ميگويد كه ايشان گاهي هزاران نفر را به فضا حركت مي دهد. منادي ندا ميكند كه كسي آب وغذا برندارد كه هر جا بروند سر سفره خدا هستند و هر چه بخواهند فوري آماده ميشود. انسانهاي بهشتي بر زمان ومكان وعوامل طبيعت حاكمند هرچه بخواهند آماده است. خدا خواست كره زمين را مسكوني كند و حكو متي عظيم در اختيار ائمه اطهار قرار دهد. ابتدا نمونه اي از زندگي بهشتي در اختيار آدم وحوا قرار داد تا اگر بفهمند و قدر زندگي بهشتي را بدانند زندگي آنها وفرزندان آنها در بهشت ادامه پيدا كند. خداوند آدم وحوارا بصورت كودكي از زمين رويانيد وآنهارا تحويل ائمه داد. كودكان را مراقبت كردند تا بحد عقل وبلوغ رسيدند. آنها تقاضا كردند كه مانند ائمه صاحب اراده كن فيكوني باشند كه هر چه بخواهند فوري آماده شود ولي مالكيت چنين اراده اي عقل وشعور وايمان كامل لازم دارد. ائمه به آنها گفتند كه بعد از تكميل علم وايمان صاحب چنين اراده اي خواهيد شد ولي آنها نتوانستند خالصا مخلصا در اختيار خدا وائمه باشند تقدير بر اين جاري شد كه ائمه آنهارا بخود واگذارند وغيبت اختيار كنند تا محروميت ببينند وقدر عافيت بدانند. ائمه ع كه از آنها فاصله گرفتند بهشت هم از آنها فاصله گرفت و يكديگر را هم گم كردند. گفته اند محروميت آنها از يكديگر و از بهشت دويست سال طول كشيد. در اين رابطه گفته اند آدم دويست سال در فراق بهشت گريه كرد و يكي از گريه كنان مشهور تاريخ شناخته شد. زن وشوهر به فراق يكديگر مبتلا شدند. آدم در بيابانها سر گردان از اين كوه به آن كوه واز اين صحرا بآن صحرا ميرفت و حوا به سرزمين جده افتاد. تا اين كه آدم گذارش بسرزمين كربلا افتاد. در سرزمين كربلا پايش به سنگي برخورد وخون جاري شد به گريه افتاد كه اي خدا مگر گناه ديگري كردم كه مصيبت ديدم. فرشته اي كه آدم به او ما نوس بود حاضر شد وگفت گناهي مرتكب نشدي ولي اين جا سرزميني است که حسين امام تو كه به او مانوس بودي مظلومانه كشته ميشود خدا خواست كه در مصيبت او شريك باشي. اكنون به آنها متوسل شو تا خدا فرجت را برساند. كلمات توسل را به او آموخت. گفت بگو: يا حميد بحق محمد ياعالي بحق علي يا فاطر بحق فاطمه يا محسن بحق الحسن يا قديم الاحسان بحق الحسين... بعد از توسل به پنج تن مقدس فوري او را در سرزمين جده به خانمش مربوط ساخت و به وصال يكديگر رسيدند. بعد آنهارا به مكه آورد ومراسم حج را به آنها آموخت واز آنجا براي ادامه زندگي به سرزمين عراق منتقل نمودو كشاورزي ودام داري به آنها آموخت. آدم وحوا مبدء نسل بشر در زندگي دنيا شدند و انسانها همين طور در طول زمان در شعاع تربيت همان امامهاي معصوم كه به عنوان فزشته شناخته ميشدند، وبعد بوسيله انسانهاي مومن، كه به عنوان پيغمبر شناخته ميشدند هدايت مي شدند. در اين رابطه بياني از مولا ع مشهور است كه فرمودند: كنت مع الانبياء سرٌا ومع محمد جهرا.... يعني من در نهاني وپنهاني بدون اين كه شناخته شوم انبيا را كمك ميكردم وآشكارا رسول خدارا كمك نمودم.

در ميان يكصد وبيست وچهار هزار پيغمبر فقط حضرت خاتم ص بود كه موجبات ظهور وشناسائي ائمه ع را آماده ساخت. زيرا هر يك از معصومين را معصومي مانند خودشان ميتواند تحويل بگيرد. فقط پيغمبر خاتم ص بود كه توانست انسانهاي كامل را بشناسد ودين كامل خودرا تحويل آنها دهد. رابطه انسانهاي كامل كه در مكتب خدا فارغ التحصيل شده اند وعلم كامل الاهي مانند قرآن به آنها تعليم شده است با يکديگر و بامردم معمولي كه در خط كمالند وهنوز كامل نشده اند فرق دارد. رابطه آنها با آدمهاي معمولي مانند رابطه يك پروفسور دانشمند باكودك كودکستان است كه گفته اند: چون كه با كودك سر وكارت فتاد هم زبان كودكي بايد گشاد. انسانهاي كامل معصوم نمي توانند خود را چنانكه هستند به انسانهاي عادي معمولي معرفي كنند. گفته اند: لو علم ابوذر ما في قلب سلمان لكفٌره... اگر سلمان رابطه خود را با خدا كه مانند رابطه پيغمبران است گذارش دهد ابوذر سلمان را تكفير مي كند چرا كه علمي بالا تر از خود را تحمل نميکند. در كتاب مجمع البحرين حديثي وارد شده كه يك روز خليفه دوم عرض كرد يا رسول الله اجازه بده بعضي از مسلمانان خدمت علماي يهود بروند درس بخوانند وبعد به مسلمانان درس بياموزند. حضرت فرمودند: لقد اتيتكم بها بيضاء نقيه. اَما والله لوكان موسي في زماني لم يسعه الا اتباعي... بخدا قسم آنچه موسي وعيسي آورده اند من صاف وخالصش را براي شما آورده ام. اگر موسي وعيسي در زمان من بودند چاره اي نداشتند جز اين كه از من پيروي كنند وخودرا شاگرد من بدانند. بنا بر اين انسانهاي کامل را انسانهائي مانند خودشان مي توانند تصديق كنند. سرٌ غيبت امام زمان ع هم هممين است كه انساني مانند خودش نيست او را تصديق كند. امام زمان هم در انتظار ظهور يك انسان كامل است كه اورا مي شناسد واورا تصديق ميكند. در اين رابطه گفته اند: حديث آل محمد صعب مستصعب لا يحتملهاالا ملك مقرب اونبي مرسل او مومن امتحن الله قلبه للايمان... يعني درك احاديث آل محمد ع مشكل ومشكل تراست. كسي نمي تواند آنهارا بفهمد مگر اينكه ملك مقرب يا نبي مرسل يا مومني باشدكه امتحان ايماني خودرا به خدا داده باشد. بديهي است چنين مومني که مجهز به سرمايه هاي وجودي خودشان باشد ميتواند عظمت آنهارا درك كند. چنانكه فقط مولاع توانست عظمت رسول خدا ص را درك كند واورا تصديق نمايد و همان انسانهاي كامل توانستند جانشين او باشند و دين اورا ياري كنند.

همان طور كه مولا ع ميگويد من پيغمبران را غايبانه ياري ميكردم، امام زمان ع هم غايبانه علماي مذهب را ياري ميكند تا زمينه ظهورش فراهم شود. مقام امامت همان امانتي است كه كوهها وآسمانها امتناع نمودند وترسيدند كه آن را بردارند ولي انسان جاهل به جهل خود خيال كردادعاي امامت باري سبك وعملي است آسان وميتواند جاي آنها بنشيند. خداوند متعال در اين جااو را بسيار جاهل و ظالم ميداند كه مانند كودكي يكساله و دو ساله، تاج سلطان بسر ميگذارد. پيش از شهادت مولا ع معاويه جاسوساني را به كوفه فرستاد تا بروند و شهرت دهند كه معاويه مرد، و مي خواست به اين وسيله از حضرت راجع به مقدرات خود سخني بشنود. جاسوسان يكي بعد از ديگري بكوفه آمدند و شهرت دادند كه معاويه مرد. همه باور كردند وخوش حال شدند و مي آمدند به حضرت مژده دهند ولي ديدند ايشان به اين حرفها اعتنا نمي كند. عرض كردند آقا چرا باور نمي كنيد. ده بيست نفر آمده اند خبر داده اند! حضرت فرمود: لاوالله الا ان يخضب هذه و يلعب بهاابن آكلة الاكباد.... نه بخدا قسم نمي ميرد مگر اين كه محاسنم به خون سرم خضاب شود وپسر هند جگر خوار با خلافت بازي كند. هر كس دراين جا غير از معصوم باشد بازي مي خورد وباور ميكند. امانت در آيه شريفه همان مقام امامت است كه بازيگران با آن بازي مي كنند و مردم را بهلاكت مي كشند.

خداوند تعالي مي فرمايد همان طور كه خلقت با من است حكومت هم بايد بدست من باشد. همان طور كه خدا بي نهايت علم وحكمت است و ذره اي اشتباه نمي كند بنده تربيت شده بدست او هم كه عالم وكامل ومعصوم است ذره اي در انتخابات واختيارات اشتباه نميكند و احكام ا لاهي را بجا و بموقع اجرا ميكند. تنها كساني كه محيط بجامعه بشريت از اولين وآخرين هستند و اين كره زمين همراه كل بشر مانند گردوئي كف دست آنها است همين چهارده معصومند كه به ذات خدا وصلند وامكان خطا واشتباه در آنها وجود ندارد. حضرت زهراس در تعريف شوهرش ميفر مايد: ان عليا ممسوس بذات الله... علي كه اين طور متصل به ذات مقدس خداوند است چگونه ممكن است اشتباه كند، كه اشتباه اواشتباه خدا است. آيه: السماوات مطويات بيمينه والارض جميعا قبضته....را بنظر بياوريد. مگر يمين و قبضه خدا همان يدالله فوق ايديهم نيست؟ پس چطور ممكن است ذره المثقال چيزي از دايره فكر آنها خارج شود؟ كسي كه ساقي حوض كوثر است و كوثر علم خداوند متعال است چطور تشنگي ميكشد؟

زماني اشتباه و ظلم واستثمار از جامعه بشريت بر طرف ميشود كه آنها در راس جامعه قرار گيرند و حكومت بدست آنها باشد. نميدانم اين اشتباه بزرگ را چه كساني به جامعه بشر تحميل كردند كه كتاب ومكتب اسلام را بعقيده خود قبول كردند واساس مكتب را كه آموزگاران اصلي آن بودند كنار زدند و خود را صاحب مكتب دانستند. اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد وآل محمد وآخر تابع له علي ذالك...

لازم است بدانيم لزوم نبوت وامامت براي تربيت خلايق برابر لزوم وجود خدا براي خلايق است. همانطور كه پيدا يش خلق بدون خالق ومصنوع بدون صانع محال وممتنع است تعليم وتربيت خلايق هم بدون مر جعيت وامامت ممكن نيست. كسي مي تواند با مديريت ومدبريت خود خلق رااداره كند كه باعلم و حكمت خود محيط به ظاهر وباطن و خواست وخواهش خلايق باشد. چنان محيط و مسلط كه خدا مسلط است. انسان كامل كه رهبر منصوب از جانب خدا است درست مانند خدا آگاهي به نياز مردم دارد و بدون وقفه و معطلي به نياز آنها ميرسد. اگر بنده خدائي درکوير بي آب وعلف گرسنه يا تشنه شود فوري به نياز او مي رسد، به شرط آنكه آن بنده خدا امام وقت و زمان را بشناسد وحاجت خود رااز او بخواهد، در اطاعت اوباشد و به غير او متوسل نباشد، كه اين حاجت خواهي از غير خدا وامام وقت شرك بحساب مي آيد، كه گفته شد شرك معروف، شريك تراشي براي امام زمان است. ائمه اطهار ع كه منصوب از جانب خدايند مجهز بعلم وقدرت او مي باشند. خداوند كره زمين را مانند گردوئي در قبضه تصرف آنها قرار داده كه مي فرمايد: والارض جميعا قبضته.... آنها قبضة الله ويدالله هستند. اگر نتوانند فوري بحوائج مردم برسند حجت خدا بر مردم نيستند. خداوند همان طور كه براي ارتباط با يكنفر واسطه لازم دارد براي تماس با كل بشر هم واسطه لازم دارد وسائط بين خدا وخلق از يكطرف با خدا متناسبند كه مجهز بعلم وقدرت اويند واز طرف ديگر بامردم جورند گه در خدمت وتربيت آنهايند اگر يك نفر در شرق وديگري درغرب عالم در حال استيصال متوسل به آنها شوند در آن واحد به حوائج هردو نفر ميرسند. انسانهاي كاملي هستند كه مجهز به اسماء حسنا وصفات علياي خداوند متعالند. مندرجات تمامي دعاها مخصوصا دعاي سحر كه خواهش كمالات خداوند متعال است در باره آنها مستجاب شده وخداوند فيضي در انبار وجود خود باقي نگذاشته مگر اينكه به آنها مرحمت نموده وآنهارا به جاي خود نصب نموده است. آنها مظهر اسم كامل وجامع خدايند. لذا وجود مبارك آنها از طرف ارتباط با خدا عرش خدا واز طرف ارتباط با خلق خدا كر سي خدا شناخته ميشود كه ازيكطرف خدايتعالي ميفرمايد: الرحمان علي العرش استوي.... واز يكطرف ميفرمايد: وسع كرسيه السماوات والارض.... عرش خدا نوري است كه مبدء حيات و حركت در عالم شده است كه در زيازت جامعه ميخوانيم: خلقكم الله انوارا فجعلكم بعرشه محدقين حتي منٌ علينا فجعلكم في بيوت اذن الله ان تر فع... همان طور كه سلطان روي تخت مي نشيند وفرمانش نافذ است فرمان خدا هم از مسير اراده آنها نافذ است. عرش خدا آن نيست كه از چوب عاج وجواهر باشد عرش نور نامتناهي خداوند متعال است كه به وجود ائمه ع تعلق گرفته وآنها حمله عرش رحمانند. از طرف ارتباط با خدا عرش، و از طرف ارتباط با خلق، كرسي عظمت خدا شناخته شده اند. عرش خدا نور نامتناهي است. از ماده وجسم نيست كه محدوديت داشته باشد. حيات و حركت و نور و روح همه وهمه از مبدء عرش به خلايق تعلق ميگيرد. از يكطرف ارتباط باخالق و از طرف ديگر ارتباط با خلايق دارند و اين دوجهت بمعناي زير وبالاي مكاني نيست كه خدا روي آن و خلايق زير آن باشند بلكه بمعناي زير و بالاي وجودي است. مثل زير و بالاي نور چراق برق با پلاتين چراغ. زير وبالاي معروف ومشهور، صفت جسم است كه روي آن با زير آن فرق دارد نه صفت نور. نور، نامتناهي است پس فاقد مكان است. نور خورشيد شرق و غرب بوجود مي آورد اما خودش شرق وغرب ندارد. خدا كه به بندگانش دستور ميدهد: اقيموا الصلوه و اتوا الزكوة.... مركب فرمان خدا نور است. گفتگوي با تلفن هم همين طور است. اهتزاز در نور ايجاد ميشود و موج در هوا. پس نور و روح دو جهت دارد. جهت ارتباط با خدا وجهت ارتباط با خلق. اين شرق وغرب مشهور را زمين ميسازد نه هوا. چنين زير وبالاي منهاي مكان را زير وبالاي وجودي نام گذاري ميكنيم. پس نور كلي عالم را بنظر بيا وريد. در همه جاي عالم هستند. نمي توان براي آنها جهتي پيدا كرد. هر يك از آنها در همه جا از يك جهت فرمان ميراند و از جهت ديگر فرمان ميبرد. جهت فرمان دهي بسوي خدا و فرمان بري بسوي خلق. نور عرش از آن جهت غير مكاني، كه فرمان وپيام را ميگيرد عرش ناميده ميشود و ازجهت فرماندهي كرسي. به اين روحي كه در بدن داري نگاه كن. خداوند شبانه روزي چند مرتبه آن را مي برد ومي آورد. تو اگر بخواهي روح را از بدن خود خارج كني بايد بدن خود را قطعه كني اما خدا روح تو را ميبرد وبه بدن توكاري ندارد. پس خدا بالاي روح، و تو زير روح هستي. نه زير و بالاي مكاني! زير وبالاي وجودي. مانند زير و بالاي سيم برق ونور برق، كه هردو يك جا هستند اما محيط ومحاطند. تو بوسيله بدن بر روح مسلطي وخدا بوسيله روح بر بدن. روح را در تصرف خدا، عرش بشناس، كه خدا بر آن مسلط است و خودت را نسبت به روح كرسي بدان. و بدان كه بهتر از اين تعريفي براي عرش و كرسي قابل تصور نيست. ائمه ع كه در اين جا حامل عرشند بمنزله پلاتين داخل چراغ برقند كه نور برق را پخش ميكند. لذا ائمه ع كه حامل نور عرشند به كل آفرينش احاطه دارند. هركسي و هر چيزي را از نزديك مي بينند، كه درزيارت جامعه كبيره ميخوانيم : خلقكم الله انوارا فجعلكم بعرشه محدقين.... يعني خدا نور عرش راكه محيط به كل آفرينش است در حدقه چشم شما قرار داده تا همه كس وهمه چيز را از نزديك ببينيد. و در تعريف حضرت زهرا سلام الله عليها گفته اند: و فاطمه في قر العرش.... كه فهم اين كلمه خيلي عجيب است و جز به توفيق خدا قابل درك نيست. اگر عرش را بمنزله دايره حساب كنيد فاطمه س در مركز اين دايره قرار گرفته است. همه ائمه ع حضرت زهرا س را از خود برتر و بالاتر معرفي كرده اند وگفته اند: لها جلال ليس فوق جلالها الا جلال الله ولها نوال ليس فوق نوالها الا نوال الله.... ان الله يغضب لغضبها و يرضي لرضاها.... در مسئله شفاعت در قيامت گفته شده: هي اول وافدة علي الله تعالي الجنه.... همه انبيا و اولياء در قيامت منتظرند تا آن حضرت وارد شود باب شفاعت را بازكند. بعد از ورود به بهشت خدا به او ميگويد حبيبتي سليني اعطك ما تشاء .... حبيبه من آنچه ميخواهي از من بخواه كه به توخواهم داد. شفاعت خودش و پدرش و فرزندانش را از مي خواهد. خداوند به او ميگويد: لك ما سالت... آنچه خواستي قبول شد. آن وقت با اجازه شفاعت كبري بسوي پدر وفرزندانش برميگردد. باب شفاعت باز ميشود. چنان رحمت خدا گسترش پيدا ميكند و همه اميدوار ميشوند كه يك يهودي به يكي از دوستان حضرت زهرا س متوسل ميشود كه يك روز در سايه ديوار خانه من نشستي. خواستم تو را حركت دهم رحم كردم حركت ندادم. در نتيجه از شفاعت همان دوست حضرت زهرا استفاده مي كند داخل بهشت ميشود. اين است وضعيت محبوبيت چهارده معصوم و اولاد حضرت زهرا س روز قيامت. پس بدان كه دين خدا در مسير ولايت آنها رسميت پيدا ميكند. عليكم بالتوسل بهم والتمسك اليهم. تا ميتواني اين جمله را تكراركن: بكم بدء الله وبكم يختم.... درصورتي رضا و غضب خدا تابع رضا و غضب آنها خواهد بود كه رضا و غضب آن ها كاملا مطابق حقيقت و مطابق مصلحت باشد. اگر ذره اي روي عواطف انساني ويا خويشاوندي از كسي راضي و از ديگري ناراضي شوند درست نيست كه خدا از رضا و غضب كامل خودبگذرد. همه جا لازم است ناقص تابع كامل باشد نه اين كه خدا از رضا و غضب كامل خود صرف نظر كند و در مسير رضا و غضب ناقص آنها قرار گيرد. مگر اين كه بگوئيم آنها چنان مجهز به علم و حكمت هستند كه ذره اي از حكمت و مصلحت عقب نمي مانند و چنانند كه خدا آنها را تربيت نموده و پسنديده است. چنان ميدانند و عمل ميكنند كه خدا ميداند، و گفته اند: ان الله فوض الينا الامر.... خدا مقدرات بشر را به ما واگذار نموده است. بدليل همين تبعيت، خدا آنها را بجاي دست و پا و چشم وگوش خود شناخته وگفته است: يد الله فوق ايديهم....

تسليم آنها به خدا تسليم به علم وحكمت است نه فقط تسليم تقليدي و تعبدي. يعني آنها چنان به علم و حكمت مجهزند كه خدا مجهزاست. مثلا ما وشما حساب رياضي ( دو بعلاوه دو وپنج بعلاوه پنج ) را چنان ميدانيم كه ذر ه اي در اين حساب گري از خدا عقب نيستيم. خدا نمي تواند برما ايراد بگيرد كه اشتباه كردي. ائمه اطهار ع تمامي مسائل علم و حكمت را در ارتباط با خدا مانند( دو ضرب در دو، يا دو بعلاوه دو ) ميدانند و ا شتباه نمي كنند. پس خدا كار مديريت وتر بيت بشر را به آنها واگذار ميكند. آنها آخرين سلطان و آخرين حكومت و آخرين نعمت خدا هستند و اين آخرين ها يعني كاملترينها، كه كاملتر از آن پيدا نميشود. همان طور كه خدا كاملترين علم خود را كه همين قرآن است به وسيله آنها در اختيار بشر قرار داده است آنها هم كه قرآنهاي ناطق هستند علم كامل خدا به آنها تغلق گرفته، و آخرين زندگي كه زندگي آخرت و بهشت است بوسيله آنها داير ميشود. پس آخرت كه زندگي كامل بشراست بوسيله آنها داير ميشود، كه فاتح آن زندگي امام زمان است. انشاء الله اين حديث راكه در تمامي تفسير ها ياد آوري شده بخوان تا بداني قيام آن حضرت قيامت است: يظهر في آخر الزمان وحين اقتراب الساعه نساء كاشفات عاريات.... البته كشف حجاب ومفاسد ديگر پيش از قيام آن جضرت است و قيام او ساعت شناخته شده است.

اصل سوم از اصول اسلامي كه همه بايد به علميت بشناسند نه به تعبد وتقليد، اعتقاد به زندگي آخرت است. آخرت يعني آخر زندگي در طبيعت وعالم. هر حركتي وهر حادثه اي اول وآخر دارد. موجود بدون اول و آخر يا نيست ويا قديم و ازلي و ابدي است. اول بدون آخر، يا مبدء بدون انتها محال است. آيا ميتوانيد راهي پيدا كنيد كه اول داشته باشد و آخر نداشته باشد؟ البته محال است. و لاز م است بدانيد كه يكي از اصول طبيعت حركت است. موجود ساكن مساوي با عدم است. عدم يا نيست و يا چنان است كه گوئي نيست. اگر بذر گندم در دل خاك ساكن بماند نابود ميگردد. اگر درخت وگياه متوقف شود و حركت نكند و خود را به مقصد نرساند اعدام ميشود و مستحق آتش است. حركت آنچنان بر خدا و خلق حاكميت دارد كه خدا ميگويد اگر كاري نمي كردم و چيزي خلق نمي گردم مثل اينكه نبودم. موچود ساكن نا شناخته است ونا شناخته مثل اين است كه نبوده و نيست. خدا مي فرمايد پيش از خلق نا شناخته بودم، قدرتم و حكمتم وادارم كرد خلايق را خلق كنم و از كتم عدم بيرون بيايم و شناخته شوم. علم وهنر خودرا بنمايش بگذارم و اعلام كنم كه خدايم، قادر وقاهر ومقتدر. شما بندگان خود را از صفر به بينهايت قدرت وثروت ميرسانم. خدا به زبان بي زباني و به زبان حال، نه مقال، صدا زد كه آي مردم من خدايم دانا وتوانايم شمارا از نيستي به هستي واز عدم به وجود آوردم و به كمال مطلق ميرسانم. شمارا مجهز به اسماء و صفات خود ميكنم.

در اين صورت به قضاوت علم، ذات خدا جايز نيست كه در كتم عدم ساكن وساكت بماند وكسي وچيزي خلق نكند و هستيش برابربا نيستي و وجودش برابر با عدم باشد. علم وقدرت خدا سكون وسكوت او را در بيابان عدم محكوم كرد و او را وادار نمود خلا يق را خلق ، و از سكون وسكوت بيرون آيد. سكون وسكوت برابر نيستي بود وخدا هست. در اين رابطه فرمود: كنت كنزا مخفيا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لكي اعرف.... گنجي نهان وپنهان بودم دوست داشتم به بازار بيايم وشناخته شوم پس خلايق را خلق كردم تا شناخته شوم.

در اين جا مسئله مشكلي پيدا شد كه آن وجود ازلي و ابدي بدون اول و آخر، چگونه در حكمت وخلقت خود اول وآخري پيدا كرد و چگونه در وضع قديم و ازلي سكون وسكوتي احساس نمود وخود را وادار به حركت نمود تا از شهر ناشناخته به شهري وارد شود كه شناخته شود. مسئله اي عجيب و مشكل، كه چگونه يك وجود ازلي فاقد اول براي خود اولي به وجود آورد ويا يك وجود قديم چگونه براي حود حادثي ايجاد نمود و اين آفرينندگي را از چه وقتي وچه زماني ايجاد نمود؟ لازم است براي حركت ابتدائي اين موجود قديم و ازلي اولي وآخري پيدا كنيم كه مناسب شان و مقام او باشد زيرا قدم وحدوث دو مسئله متباين هستند وبا هم ساز گاري ندارند. چنان كه مولا ع ميفر مايد: سبق الاوقات كونه و العدم وجوده .... و لازم است بدانيم كه حركت خدا بمعناي آفرينندگي او است نه بمعناي انتقال وحا بجائي.

در اين رابطه فلاسفه وطبيعيون سخناني گفته اند كه با عقل ودانش ساز گاري ندارد و اين مسئله را مشكل تر نموده است وآن مسئله اين است كه قائل به حدوث رتبي شده اند. براي اثبات حدوث رتبي اولا دراصل آفرينش و آفرينندگي قائل به يك اصل و يك حقيقت شده اند و موجوديت خلق و خالق را يك حقيقت دانسته اند. چنانكه در مباحث گذشته گفته شد آنها ميگويند كه ما وقتي خلايق را منهاي شكل و هندسه و قد و قامت به حساب آوريم، عَرَض وصورت وقد و قامتها را از خلايق منها كنيم، و از كثرت به وحدت حركت كنيم، اين خلايق منهاي صورتها و هندسه ها و قد و قامتها به يك اصل و يك حقيقت بر مي گردند. مانند پيدايش نباتات وحيوانات از خاك، وبرگشت دوباره آنها به خاك. در اين جا ميگوئيم خلايق از يك اصل و يك حقيقت بنام ماده ويا لطيف تر از ماده بنام وجود ظاهر شده و دومرتبه به همان اصل برميگردند واين آمد و رفت از ازل تا به ابد ادامه دارد. مانند خروج حيوانات و نباتات ازخاك و برگشت دوباره آنها به خاك. پس يك اصل و يك حقيقت دائم شكل ميگيرد وشكل خود را از دست ميدهد، مانند دريا كه قطره و ابر وباران ميشود و دومرتبه به دريا برميگردد. پس شكل وقيافه ها خلق است و وجود آنها و اصل آنها خالق است. در اين صورت حدوث صورتها با قِدم حقيقتها منافات ندارد. هردو قديم وحادثند. وشما ديديد كه در مباحث گذشته اين فرضيه ها باطل شناخته شد. به دليل اين كه خلايق با يكديگر اختلاف ذاتي دارند. مانند حي و ميت و نوراني و ظلماني، و دو موجود مختلف الذات از يك اصل قابل ظهور نيستند. پس براي ظهور اين خلايق مختلف الذات سه اصل لازم است. دو اصل براي تركيب ذاتي خلايق، و اصل ديگر، آفريننده. و در اطراف تزاحم وجودات سه گانه بحث شد كه مجردات و ماديات دريك ظرف قرار ميگيرند و تزاحم ندارند. خدا خالق مطلق است. چنان است كه امام فرموده : ان الله خِلو من خلقه و خلقه خلو منه.... ذات خدا ضميمه وجود خلق نميشو د و ذات خلق ضميمه وجود خالق نيست. آن مباحث را تكرار نمي كنيم. بر مي گرديم به اصل بحثمان كه ربط حادث به قديم است.

گفته شد كه فلاسفه و طبيعيون خلايق را اثر ذاتي خالق ميدانند مانند ابعاد سه گانه كه اثر ذاتي ماده است، و حرارت كه اثر ذاتي آتش است. و ميگويند مخلوق اثر ذاتي و جلوه خالق است. مانند آب و بخار و آتش و حرارت آتش ، نه اينكه صنعت خدا باشند، مانند ماشين و مهندس ماشين ساز. و ثابت شد كه از يك ذات مجرد احدي الذات مانند ذات خدا ظهور جزئي و ذره اي از ذات خدا، يا اثر ذاتي مانند سرما وگرما، محال است. ذوات خلايق با ذات خداباهم تباين ذاتي دارند. ضميمه يكديگر نميشوند. پس خلايق از اصول و فروع باذات خالق متباين است. همان طور كه صنايع انسانها با خود انسانها تباين ذاتي و زماني دارند، صنايع وخلايق خدا هم با ذات خدا تباين ذاتي دارند و مانند اصل و فرع نيستند بلكه مانند صانع و مصنوعند. بنا براين چاره اي بجز حدوث زماني مخلوقات نيست. حدوث رتبي و حدوث ذاتي خلق ازخالق ( نشدن ) دارد، نه ( نكردن ). محالات به چيز هائي مي گويند كه نشدن دارد. خواه فاعل قدرتمندي مانند خدا باشد و يا مخلوقي مانند انسان. نشدن مانند اجتماع نقيضين و احتماع مثلين، يا لغويت عبور از وسط بين مبدء و منتها. دليلِ نشدنِ مسائل نام برده اين است كه شما از خدا ايجاد عدم مي طلبيد! از خدا خواهش مي كنيد كه براي شما عدم بسازد. ميگوئيد من، هم باشم وهم نباشم. ايجاد شما فعل ا ست و درست است. اِعدام شما هم فعل است و درست است. اما عدم شما عدمِ فعل است و غلط است. عدم، فاعل نمي خواهد. ساخت وساز به عدم تعلق نميگيرد والا عدم نيست. همين طور لغويت وسط بين مبدء و منتها، ولغويت دوبودن بين دوفرد، وامثال آنها. اين خواهشها( نشد ن ) دارد نه (نكردن ) و يا عاجز بودن. يكي از نشدنها وحدت ذاتي فعل وفاعل ومفعول است. چنانكه خاك، سازنده خاك، و آب، سازنده آب باشد. فعل و فاعل و مفعول، و صُنع وصانع و مصنوع، تباين ذاتي دارند. نميشو د كه هر سه يك جنس و يك حقيقت و يك اصل باشند. پس وحدت ذاتي و وجودي بين صانع ومصنوع محال است.

خدا تبديل به خلق وخلق تبديل به خالق نميشود. پس حدوث رتبي، كه خلق اثر ذاتي خالق باشد مانند حرارت با آتش، و برودت بايخ، محال است. حرارت همان آتش، و برودت همان يخ، و روشنائي همان نور است. دو چيز نيستند كه يكي خالق و ديگري مخلوق باشد. بنا براين تباين وجودي خلق باخالق واضح است.

فلسفه ميگويد: يعطي اشتراكه صلوح المقسم كذاك اشتراك معني العدم.... يعني دليل مشترك بودن خالق و مخلوق در يك حقيقت، اشراك وجود خالق و مخلوق در كلمه( موجود) است كه مي گوئي: الله موجو د و الخلايق موجود و زيد و عمر موجود.... صلاحيت اشتراك همه موجودات در كلمه وجود و موجود دليل اشتراك همه آنها در يك اصل بمعناي وجود است. همان طور كه همه معدومات هم دركلمه( عدم ) اشتراك دارند كه ميگوئي: انا معدوم و الارض و السماء معدوم و عمر و زيد معدوم. جواب اين است كه اين اشتراك، اشتراك لفظي است كه مي گوئي: النور موجود و الظلمه موجود... دوشيئ متباين در كلمه موجود و معدوم مشتركند. اين اشتراك لفظي دليل نميشود كه هردو از يك جنس و يك حقيقت هستند. اصول متباين دركلمات( موجود و معدوم )اشتراك لفظي دارند چنانكه ميگوئي: الحياة موجود و الموت موجود... پس از يك حقيقت پيدايش موجودات مختلف به اختلاف ذاتي، مانند موت و حيات محال است. حقيقت خلق ازخالق جدا است. محال و ممتنع است كه خلايق اثر ذاتي خالق باشند و جلوه او شناخته شوند، بلكه مخلوقات صتعت خالقند. تباين ذاتي و وجودي با هم دارند. با اين حساب حدوث رتبي خلايق از وجود خالق محال وممتنع است وچاره اي بجز قبول فاصله زماني خلايق از خالق نيست اكنون در وجودفاصله زماني بين وخالق بحث خودرا ادامه ميدهيم

ميگوئيم به همان دليل كه بين من و خداي من در بينهايت زمان و مكا ن فاصله هست بين كل خلايق و وجود خدا هم فاصله هست زيرا همه خلوقات در جنسيت و مصنوعيت يك حقيقتند اختلاف صنعتي با هم ندارند و نظر به اين كه واحدهاي عدد ي قابل اشاره وشماره اند، محدودند ومحدود با نا محدود بينهايت فاصله دارد. رفع اين فاصله از محالات است. نشدن است نه نكردن و نتوانستن. خدا بر ايجاد واعدام شيئ قادراست نه برعدم مطلق و لا شيئ. گفته اند: ان الله علي كل شيئ قدير...و نگفته اند: انه علي لا شيئ قدير...پس فكر خود را از لغو اين دو فاصله زماني و فضائي بين خلق و خالق بيرون كن كه از محالات است. نشدن دارد نه نكردن. مانند لغو فاصله بين مبدء و منتها و ساخت عدم مطلق.

اصل بحث در حركت وتكامل بود. حركت بر دو قسم است: حركت تحولي و تكاملي، و حركت انتقالي. حركت تكاملي حركت از حال به حال و از نقص به كمال، وحركت انتقالي، حركت ازجائي به جاي ديگر است. حركت عموميت دارد و بر كل كائنات حاكم است و اين هر دو حركت حد وسط ومبدء و منتها دارد كه ملازم يكديگرند. تمامي اين حركات در مسيرحركت انسان ارزش پيدا ميكند و همراه جركت انسان بثمر ميرسد. تمامي حركات حركت از نقص بكمال است. هر موجودي كه ازجائي به جائي حركت ميكند ميخواهد با حركت، نقص وجودي خود را برطرف كند و بكمال برسد. در هرحركتي اول ها و مبدء ها ناقص، و آخر ها كامل است. نواقص وجودي متحرك در انتها قابل رفع است نه در ابتدا و وسط. همه حركتها از ضعف به قدرت و از جهل به علم و از خرابي به آبادي قابل ظهور است. بزرگترين حركت اساسي كه تمامي حركتها در شعاع آن انجام ميشود حركت تكاملي انسان است. اگر انسان نبود تمامي حركتها لغويت پيدا ميكرد. تمامي آفرينش را اگر بصورت كاروان در نظر بگيريد كه بسوي مقصد در حركت است، انسان رئيس اين كاروان است. ومقصد ذات مقدس خداوند متعال است. خدا وتمامي حقايق و هستيها فقط بوسيله انسان شناسائي ميشود. تما م عالم مكتب و دانشگاه است، انسان بجاي شاگرد و دانشجو، وخدا استاد اين دانشگاه است. خدا فقط بوسيله انسان قابل شناسائي است. هدف خداوند متعال هم از خلقت عالم، شناخته شدن بوسيله انسان است كه فرمود: كنت كنزا مخفيا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لكي اعرف... پس هدف خدا وعلت غائي خلقت عالم همين معرفت است كه آنهم بوسيله انسان قابل ظهور است. اگر انسان نبود همه چيز لغويت پيدا ميكرد. مبدء و منتهاي حركت انسان همين اآيه شريفه است كه خدايتعالي ميفرمايد: انا لله و انا اليه راجعون.... يعني ما انسانها بمنظور تامين هدف خدا خلق شده ايم واجبار الاهي داريم بسوي اوحركت كنيم. هدف واقعي تمامي دانشمندان وعقلاهم همين است كه انسانها را وادار به كسب علم ودانش كنند زيراكه تمامي راحتي ها ورفع رنج وزحمتها در گرو كسب علم ودانش است. خدا كه بدليل كمال علم وحكمت اينهمه سازندگي وآفرينندگي دارد ذره اي رنج وزحمت ندارد .

وبازدر اين جا مبدء و منتها ي حركت كاروان بشري را بنمايش ميگذاريم تاانسانها بدانند در ابتداي حركت چيستند و در انتها چه خواهند شد، شايد بتوانيم عظمت خدا را در اين بحث درك كنيم. براي شناختن بدوحركت خود به اين آيه شريفه توجه كنيد كه خداوند در سوره فر قان مي فرمايد: ألم تر الي ربك كيف مد الظل ولو شاء لجعله ساكنا.... به خداي خود نگاه كن ببين سايه بي ارزش وبي خاصيت را در مسير تكامل چگونه امتداد ميدهد واز كجا وچه حالي حركت ميدهد و به چه حالي وبه چه مقامي ميرساند.

سايه در اين جا ودر ظاهر آيه همين سايه معمولي است كه در مقابل تابش خورشيد پيدا ميشود. اگر حجابي مانع تابش نور پيدا شود فضاي مقابل تاريك ميگردد ولي اين تاريكي فقط عدم نور است وعدم هم قابل امتداد نيست. سايه قابل امتداد ماده سياه است كه خدا آن را ( ظلمات )ناميده است. خداوند در ابتداي خلقت پيش از ساخت آسمان و زمين وخلايق دو اصل بنام نور وماده آفريده و آنرا مبدء پيدايش خلايق قرار داده است. همانطور كه در ابتداي ساخت وساز هر چيزي مواد اوليه لازم داريم، مثل فلزات براي ماشين آلات، خداوند متعال هم براي ساخت وساز خلايق مواد اوليه لازم دارد. مواد ومصالج ساخت وساز عالم در ابتداي آفرينش دواصل است بنام نور وماده، و ماده راكه درذات خود سياه و ظلماني است( ظلمات )شناخته اند. لاز م است خودرا بشناسيم كه ما انسانها در ذات خود يك مخلوق ومصنوع تركيبي هستيم. خداوند مواد مختلف و متفاوت سطح زمين را جمع آوري نموده آنها را با يكديگر تركيب نموده و از مجموعه آنها و روح حيات و حركت، انساني ساخته و او را دعوت به اطاغت خود نموده است. انسان در ذات خود چهار اصل است كه آنها را اركان اربعه وجود نام گذاري مي كنيم. اصل اول ماديت وجسمانيت وجود ما،كه از تركيب اين مواد مختلف شكل ميگيريم وقابل رويت هستيم. خداوند متعال از هر ماده اي كه نوعي از جمادات ونباتات وحيوانات را ساخته نمونه اي در بدن انسان بكار گرفته تا با اين نمونه بتوانيم با نوع آن تماس بگيريم وبيگانه نباشيم. اين بدن ركن اول وجود ما است. ركن دوم روح حيات وحركت ما است كه با اين روح، حيات نباتي و حيواني و انساني پيدا ميكنيم و مي توانيم در جامعه حيات و حركت داشته باشيم. تقريبا با اين روح، حيات حيواني داريم و انسان نشده ايم. ركن سوم ما علم و دانش ما است كه اين علم را از خدا مي گيريم. خدا ابتدا نمونه كوچكي از علم خود برابر علم حيوانات در وجود ما به وديعه ميگذارد وكم كم اين نمونه را اضافه و اضافه ميكند تاروزي كه ما را مجهز به علم خود كند وكامل نمايد. ركن چهارم وجود ما، هسته مركزي وجود است كه نفس ناميده ميشود. خداوند مي فرمايد: ونفس و ما سواها فالهمها فجورها و تقواها.... اين هسته مركزي درذات خود يك ماده سياه ظلماني است كه به شعاع نور مجهز است و با افاضه نور نوراني مطلق شده به همه كائنات متصل است و از هر موجودي علمي پيدا ميكند و در خود ذخيره مينمايد. يك نقطه بسيار كوچك از مسير اتصال به شعاع نور، نامتناهي شده به همه كائنات وصل است. چنان بال وپري دارد كه در انتهاي كمال از طريق بندگي و شاگردي خدا نمونه خداي خود ميشود و مجهز به اسماء و صفات علمي خداي خود ميگردد.

اين جملات مختصري از شناسنامه خودت بود كه در اختيارت قرار گرفت. توخود كتاب مفصل بخوان از اين مجمل. لقد خلقنا الانسان في احسن تقويم فتبارك الله احسن الخالقين.... نگوئي انسان با اين تجهيزات خدا شده است. جنسيت انسان همان چهار اصل است كه گفته شد. نه ذات خدا تبديل به ذات انسان ميشود نه ذات انسان تبديل به ذات خدا. تبادل ذوات به يكديگر از محالات است. همانطور كه علم شمارا از شما مي گيرم وشما نشده ام علم خدارا هم از خدا ميگير م وخدا نشده ام. دوذات متباين تبديل بيكديگر نميشوند.

پس تو اي انسان در ذات خود همان سايه هستي. همان صفر سياه ظلماني كه لازم است اين چهاركتاب را بخواني و بداني. تنها استادي كه تو را به اين چهار كتاب آگاه ميكند خداي تو است. ديگران ازكتاب اول اين چهار كتاب كه كتاب ماده وطبيعت است عكسي وصورتي در اختبار تو ميگذارند كه نه خودشان آن صورت را به حقيقت شناخته اند ونه مي توانند تورا به حقيقت آشنا كنند. ذات نايافته از هستي بخش كي تواند كه شود هستي بخش

لازم است بداني كه تعليمات بشري صورتي از اشياء و اشخاص در اختيار تو مي گذارد كه خودشان هم بجز عكس اشياء و اشخاص چيزي در اختيار ندارند. عكس اشياء از حقيقت آنها چدا است. كودكي درشهر جركت ميكند عكسي از صنايع بشري مي بيند. عكسي از ساختمانها و ماشين ها وهوا پيماها. نمي تواند بفهمد كه اين ساختمان ها سنگ وخاك، واين ماشين ها و هوا پيماها سنگ معدن بوده است. از هندسه صنايع و مهندس سازنده و هدف سازنده از اين صنايع آگاهي ندارد. ما انسانها هم فقط عكسي و صورتي از صنايع طبيعي كه صنعت خدا است در اختيار داريم. از اصول آنها و سازنده آنها بي خبريم. وقتي ميتوانيم از ساخت ساز و ماهيت و حقيقت صنايع طبيعي آگاهي پيداكنيم كه اصول اوليه آنها را درطبيعت ببينيم. ماده و روح را و خداي روح را و علم و دانش خدا را چنان كه هستند ببينيم وبدانيم. پس بگو: أين التراب ورب الارباب.... دانشمندان طبيعي غير الاهي و فلاسفه تا امروز نتوانسته اند به اصول اوليه طبيعت آگاهي پيدا كنند لذا خداي طبيعت و اصول اوليه آن را نشناختند. خودرا هم نميشناسند كه كيستند وچيستند چه برسد كه خداي خودرا بشناسند. طبيعت شناسي كه انسان هم قطعه اي از طبيعت است بدون ايمان و تقوا در خط انبيا و ائمه معصوم و آشنائي به درس و بحث آنها ممتنع است. شما در علوم بشري و درس و بحث آنها نمي توانيد علمي وكتابي پيدا كنيد كه مطابقت باطبيعت داشته باشد. اگر عالِم به حقيقت بودند خداي طبيعت را مي شناختند و از خط قرآن وانبيا خارج نمي شدند. انسان اگر رد پائي را ببيند نمي تواند منكر كسي شود كه از آ ن خط عبور كرده چه برسد به اين همه صنايع و خلايق عجيب وغريب كه انسان را مات ومبهوت ميكند. بقول شاعر دانا وتوانا چشم باز وگوش باز و اين عمي حيرتم از چشم بندي خدا : من كان في هذه اعمي فهوفي الآخره اعمي و اضل سبيلا.... در كتابهاي خود نوشته ام كه پيدايش قطعه يخي بدون سه اصل قابل ظهور نيست. اول عاملي كه يخ بسازد. دوم آبي كه تبديل به يخ شود. سوم حرارتي كه بايد از آب خارج شود تا يخ گردد، يا بر يخ اضافه شود تا تبديل به آب گردد. شما اگر توانستيد بدون اين سه عامل يا يكي از آنها از قطعه يخي آب، و يا از آب قطعه يخي بسازيد دست شما را مي بوسيم چه برسد به اين همه صنايع وخلايق عجيب وغريب با اختلافات ذاتي كه دارند، مانند حي و ميت و يا تاريكي و روشنائي. پس هركس مي خواهد به حقيقت طبيعت آگاهي پيدا كند بداند كه بدون استفاده از خداي طبيعت بجائي نميرسد. : أفي الله شك فاطر السماوات و الارض؟

خلايق به اراده خداوند متعال دونوع ساخت وساز دارند كه يكي از آن دونوع را( جعل )و ديگري را(خلق ) مينامند. :خلق السماوات والارض وجعل الظلمات والنور....خلق به معناي مهندسي اصول خلايق با يكديگراست كه مهندس مواد را با يكديگر تركيب و مهندسي ميكند. مهندسي نور با ماده ، و مهندسي بدن با روح. و اما جعل بمعناي تركيب ذوات و اصول خلايق با يكديگر است كه دو اصل نور و ماده در ذات يكديگر قرار ميگيرند نه دركنار يكديگر. نور در ذات ماده ، و روح در ذات بدن قرار ميگيرد كه همه جاي وجود ماده روح و همه جاي روح ماده است مانند ولوج روح در بدن و ورود نور در ذات ماده. لذا طبيعيون و فلاسفه نفهميده اند كه خلايق تركيبي از دو اصل نور و ماده با يكديگراست، نه فقط يك اصل. زيرا نور و ماده در ذات يكديگر قرار ميگيرند بطوري كه تشخيص جدائي آنها محال است مگر اين كه خدا حقيقت آن اصول را بنمايش بگذارد. لذا فلاسفه و طبيعيون نور را ذرات و مواد پراكنده ميدانند نه يك حقيقت متصل و نا متناهي. پس تركيب ذاتي اصول را با يكديگر ،جعل، ومهندسي ذوات را كنار يكديگر، خلق مينامد. همين طور كل خلايق در زمين و آسمان معجوني از جعل وخلقند. ذوات مخلوقات ازيكديگر قابل تجزيه وتفرقه اند، بخلاف ذوات مجعولات كه به اراده انسان قابل تجزيه نيستند مگر باراده خداوند متعال. پس اي انسان كافر ومتكبر موجوديت ذاتي خود را در اين بحث بشناس كه تو درذات خودت يك ذره سياه مجعول ظلماني هستيي كه حد و حجمش برابر است كه خداوند از طريق اضافه ماده به ماده ديگر و افاضه نور و روح تو را بكمال ميرساند: الم تر الي ربك كيف مد الظل ولو شاءلجعله ساكنا.... پس تو اي انسان يك موجود ابدي هستي. آخرت تو، كه تا به آنجا نرسي خدا دست بردار از تو نيست، حالت لقاء اللهي تو است: انا لله و انا اليه راجعون.... درغير اين صورت كه توخيال كني بعد از كسب كمال نابود مي شوي، خدا را يك خداي بازيگر بحساب مي آوري. سبحان الله عن ذالك! : أيحسب الانسان ان يترك سدي ألم يك نطفة من مني يمني ثم كان علقه فخلق فسوي أليس ذالك بقادر علي ان يحيي الموتي .....بلي والله يقدر علي ذالك ، و الحمد لله اولا واخرا.

محمد علي صالح غفاري اسفند هزار وسيصد وهشتاد وشش